

پیوند گلمرادزاده

پیشتان مطبوعات تاجیک

۱- پیشگامان مطبوعات تاجیک

احمد دانش

(۱۸۲۶، بخارا- ۱۸۹۷، بخارا)- ادیب و عالم معروف، نقاش، خطاط و معمار تاجیک که در دوران سلطنت خاندان منغیتیه در بخارا عمر به سر برده است. سه مرتبه در هیئت حکومت بخارا به روسیه سفر کرده است که در جهان بینی او نقش مؤثری گذاشته است. در اثر معروف خویش - «نوادر الوقایع» بار نخست در خصوص اصلاح امارت و به معارف نوین رو آوردن اهل بخارا را تلقین کرده، به جریان روشنگرایی آسیای میانه اساس گذاشته است. در «رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتیه» که محققان روزگار و آثار این شخصیت برجسته، آن را هجو سیاسی خوانده‌اند، در اواخر سده ۱۹ امیر و اهل سلطنت را مورد نکوهش قرار داده، چند پیشنهاد اصلاحات خواهانه کرده است و آنها در آغاز سده ۲۰ از جانب روشنگرایان تاجیک و مطبوعات نو تأسیس فارسی تاجیکی، هم‌آوازی گرمی پیدا نمود. بخش آخر رساله؛ «نظم امارت و بعضی از وقایع زمان سلطنت امیر عبدالاحد»، چون نمونه خوب اندیشه‌های احمد دانش ملقب با احمد کله، پیشکش خوانندگان می‌گردد که این رساله و به ویژه «نوادر الوقایع» در بیداری افکار علما و ادبای روشنگرای تاجیک در اواخر سده ۱۹

و آغاز سده ۲۰ نقش بارزی داشته است. صدرالدین عینی، سردفتر ادبیات معاصر تاجیک، نخست‌قهرمان جمهوری تاجیکستان در «تاریخ انقلاب فکری در بخارا» نگاشته است: «...آرزوی اصلاح مکاتب و مدارس در خاطر من ناخنی می‌زد و از بدعات معهود بین خودها خیلی نفرت داشتم. این آرزو و نفرت به من به واسطه مطالعه «نوادر الوقایع» نام کتاب احمد مخدوم مهندس دانش بخارایی و از خواندن کتاب «سیاحت‌نامه» ابراهیم بیک پیدا شده بود». این آرزوی روشنگرایان تاجیک در آغاز سده ۲۰ با تأسیس مکتب تازه اصول منظم عملی گردید، ولی به سبب مخالفت علمای ارتجاعی بخارا بعد از یک سال فعالیت بسته شد و دیگر در دوران حکمرانی امیران منغیتیه تأسیس مکتب رسمی جدید تاجیکی ناممکن گردید. افزون بر این، بخش اعظم منورفکران تاجیک با بهانه‌های گوناگون از جانب جلادان امیر به قتل رسانده شدند.

میرزا جلال یوسف‌زاده

میرزا جلال یوسف‌زاده، سال ۱۸۶۲ در شوشی آذربایجان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در خانواده، از پدرش میرزا علی‌اکبر، دانشمند زبان و ادبیات فارس و تاجیک فرا گرفت. در اوان سالهای دهه ۸۰ برای تحصیل به ایران و عراق (عتبات عالیات) می‌رود و بعد از ۷ سال تحصیل به وطنش قره‌باغ برگشته، به معلمی و کار مطبوعات می‌پردازد.

سال ۱۸۸۴ در مطبعه روزنامه «کشکول» در تفلیس، کتاب درسی «حساب» را برای دانش‌آموزان دبستان به زبان آذری به طبع می‌رساند. سال ۱۸۹۶ در روزنامه «ناصری» تبریز مقاله مفصل میرزا جلال دایر به نوشته‌های حیات فرهنگی قره‌باغ و در باکو از طرف خ. تگیا ف و آ. آگه‌اف «تأسیس مکتب‌های اصول نو» چاپ می‌شود.

در جریده‌های اواخر سده ۱۹ و ابتدای سده ۲۰ ایران، عراق، ترکیه و قفقاز مقاله‌های زیاد میرزا جلال یوسف‌زاده با امضاهای م. جلال، میرزا ج. جلال، ج. یوسف‌زاده، جلال

یوسفی، م. قفقازی و کشکول چاپ شده است. او همچون ادیبی خوش سلیقه نیز آثار زیادی پیشکش خوانندگان نموده، با ادیبان معروف آذربایجان؛ جلیل محمودی قلی زاده و علی اکبر صابر دوستی داشت.

سال ۱۹۱۲ به دعوت بنیادگذاران نخست روزنامه تاجیکی «بخارای شریف» میرزا محی الدین و میرزا سراج به بخارا آمده، سردبیری نشریه را به عهده می گیرد و در ۱۵۳ شماره روزنامه بیش از ۲۰۰ مقاله به طبع رسانده است که به اوضاع داغ روز اختصاص داشتند.

محمود خواجه بهبودی

محمود خواجه بهبودی معارف پرور، یکی از چهره های شناخته علم و فرهنگ، خادم نمایان سیاسی، ترغیبگر معروف اصول جدید تعلیم، روزنامه نگار، درام نویس، بنیانگذار و محرر روزنامه سه زبانه (تاجیکی، ازبکی، روسی) «سمرقند» و مجله دوزبانه «آینه» است. وی به سال ۱۸۷۵ در سمرقند به دنیا آمد. بعد از ختم مکتب، تحصیلات خود را ادامه داد. سال ۱۹۰۰ به حج رفته، در بازگشت مدرسه های قاهره و استانبول را دیده است. سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۴ برای دیدن مدرسه های معروف مسلمانی روسیه به قزان و اوفه رفته، بعد از بازگشت به سمرقند، برای مکاتب اصول جدید ترکستان کتاب های درسی تألیف نموده است. سال ۱۹۰۸ بهبودی در منزل خود مکتب جدید را گشاده، مطبعه خصوصی «نشریات بهبودی» را تأسیس کرد که در آن کتابهای درسی به زبان فارسی و ترکی و نقشه های جغرافی برای مکاتب جدید به طبع می رسید. وی مؤسس اولین کتابخانه عمومی در سمرقند بود.

بهبودی در مطبوعات ادواری و بویژه در روزنامه بخارای شریف، مقالات بسیاری راجع به فواید مکتب جدید نوشت و مردم را به این سبک تحصیل نوین دعوت می نمود. نمایشنامه «پدرکش» که به قلم بهبودی منسوب است و سال ۱۹۱۴ به صحنه گذاشته شد، در رشد و اعتلای ژانر درام نویسی ملی سهم ارزنده دارد.

ماه آوریل سال ۱۹۱۳ روزنامه «سمرقند» را تأسیس کرد که همراه سیدرضا علیزاده و حاجی معین تا ماه سپتامبر همان سال ۴۵ شماره چاپ نمود. ماه اوت سال ۱۹۱۳ نخستین شماره مجله «آیین» به طبع رسید و مشکلات اقتصادی باعث شد روزنامه «سمرقند» از نشر باز ماند. تا ماه ژوئیه سال ۱۹۱۵، ۶۱ شماره مجله «آیین» به طبع رسید که سیدرضا علیزاده و حاجی معین همکاران دائمی آن بودند.

نشریه‌های محمودخواجه بهبودی در ترغیب و تشویق اصول دنیوی، دعوت مردم به علم‌آموزی مقام مخصوص داشته، در تربیت روزنامه‌نگاران ورزیده تاجیک حصه سزاوار گذاشته است.

وی به سال ۱۹۱۹ در قرشی به دست عوامل امیر کشته شد.

عبدالرئوف فطرت

عبدالرئوف فطرت، معارف‌پرور، نویسنده مقالات سیاسی و اجتماعی، یکی از نظریه‌پردازان معروف حرکت جدیدی بخارا، سال ۱۸۸۶ در بخارا، در خانواده‌ای تاجیک به دنیا آمد. در مکتب سواد آموخته، در مدرسه معروف میر عرب تحصیل کرده است.

او یکی از مشوقان فعال تأسیس مکتب نو (جدید) در بخارا و اصلاحات بود. برای تحصیل به دانشگاه واعظین استانبول رفته، در مدتی کوتاه مجموعه شعرهایش را با نام «صیحه» و دو کتاب «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» را با هزینه شخصی به طبع رساند که این اثرها به زودی به روسی، ازبکی، آذری ترجمه شدند و مؤلفشان را مشهور گرداندند.

بعد از بازگشت از ترکیه، آثار «مختصر تاریخ اسلام»، «عایله» و «رهبر نجات» را تألیف، «مسلمانان دارالراحت» غسپری را به تاجیکی ترجمه کرده است.

در روزنامه «بخارای شریف» و نشریه‌های بهبودی، شعرها و مقاله‌هایش چاپ شده است. از شماره ۲۷ تا شماره ۷۵ (۱۹۱۷-۱۹۱۸) محرر روزنامه دوزبانه تاجیکی و ازبکی

«حریت» بود که در آن شعرها و نگاه‌های ص. عینی، س. علی‌زاده، ا. سید کمال‌زاده و صدیقی به طبع رسیده‌اند.

بیشتر نگاه‌های فطرت در این روزنامه به زبان ازبکی بود و تا سال ۱۹۲۷ آثار خود را به این زبان تقریر کرده است.

نخستین نمایشنامه تاجیکی «شورش واسع» را تألیف نمود که در تئاتر شهر سمرقند به نمایش گذاشته شد. مؤلف الفبای لاتینی‌اساس تاجیکی بود و در مطبوعات تاجیک سالهای ۲۰-۳۰ قرن ۲۰ مقاله‌های «سیف اسفرنگی»، «لغت حافظ اوبهی» و «فردوسی» را چاپ کرده است. سال ۱۹۲۷ داستان «آدینه»ی استاد عینی به سرسخن او به طبع رسیده است.

سال ۱۹۳۷ به عنوان «دشمن خلق» به حبس محکوم شد و قربانی وبای عصر ۲۰ که در تاریخ به نام «دوران شخص‌پرستی» معروف است، گردید و در سرانجام سال ۱۹۳۸ دیده از جهان فرو بست.

صدرالدین عینی

(تولد: ۱۵ آوریل سال ۱۸۷۵ در دیهه ساکتري ناحیه غزردوان بخارا، وفات: ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۵۴ در شهر دوشنبه). سردفتر ادبیات معاصر تاجیک، یکی از بنیادگذاران مکتب جدید در بخارا (۱۹۰۸)، از فعالان بنیاد دولت نو تاجیکان در سالهای ۲۰ سده ۲۰، با هفته‌نامه نخستین فارسی تاجیکی دوران نو یعنی «شعله انقلاب» (۱۹۱۹-۱۹۲۱) و روزنامه‌های «آواز تاجیک» (۲۵ اوت سال ۱۹۲۴) در سمرقند، «بیداری تاجیک» (مارس سال ۱۹۲۵) در دوشنبه و مجله «رهبر دانش» (۱۹۲۷-۱۹۳۲) و دیگر نشریات دولتی تاجیکستان همکاری دایمی داشت. وی نخستین رئیس آکادمی علوم تاجیکستان، نخستین قهرمان جمهوری صاحب‌استقلال تاجیکستان است. در سالهای تقدیرساز ملت تاجیک، در دوره تقسیمات حدود ملی آسیای میانه که پان‌ترکیست‌ها موجودیت قوم تاجیک را در این منطقه انکار

می‌کردند، «نمونه ادبیات تاجیک» را تهیه نموده، از آثار بنیادگذار ادبیات فارسی‌زبانان یعنی رودکی تا ادیبان هم‌زمان خود نمونه‌ها جای داد. در آن زمانی که این کتاب به سوختن محکوم شده بود، در «شفق سرخ» ایران مقاله سعید نفیسی به طبع رسید که به کتاب ارزش بلند داده، به همت مصنف ارجگذاری می‌کرد. او نوشته بود: «نمی‌دانم زبان فارسی این قدر شیرین است یا هر زبانی برای کسانی که به آن زبان سخن می‌رانند، همین شیرینی و گواری را دارد. در هر صورت هر وقت یک کتاب پارسی تازه چاپ شده را می‌بینم، در من سرور و شادی مخصوص پدید می‌آید. در شمال شرقی ایران امروز زمینی بسیار حاصلخیز واقع است که ما دلبستگی مخصوص به آن داریم. بسیاری از علمای بزرگ عقیده دارند که نژاد ما، یعنی نژاد آریایی در آن سرزمین، در دامنه کوه‌های هندوکش و در کنار رود جیحون- سیحون نخستین روزهای زندگی خویش را گذرانیده است. علمای تاریخ عقیده دارند که ما از آنجا آمده‌ایم و ایران امروزه به منزله خانه دوم ماست. شعرای ترکستان معروف‌ترین اشعار پارسی را سروده‌اند، شهرهای بزرگ و آباد این ناحیه که مثل سمرقند، بخارا، بلخ و غیره است، دارالعلم مردم پارس بود. هر کتاب پارسی را که می‌خوانیم، همیشه ما را به یاد این وادی نیاکان می‌اندازد. آرزوی من این است سرزمین پاک نیاکان خود را زیارت کنم و یک بار در عمر خویش این زبان شیرین پارسی را از زبان سمرقندیان، بخارائیان و بلخیان بشنوم. آن روز که در تهران شنیدیم جمهوری شوروی تاجیکستان در آن سرزمین اجدادی ما تأسیس شد، خرسند شدیم، زیرا که می‌دانستیم که حکومت جدید با ما هم‌زبان است و ما هر دو برادریم. دیروز کتابی در اداره «شفق سرخ» دیدم که همان خرسندی را به من بخشید و بی‌اختیار مرا محرک شد که این چند سطر را بنگارم.

این کتاب مجموعه‌ای است و ۶۲۶ صفحه به اسم «نمونه ادبیات تاجیک» که در سمرقند تألیف شده و در مسکو به طبع رسیده است. گردآورنده این کتاب علامه معاصر صدرالدین

عینی از احرار آن دیار و ادبای نامی دیار خویش و از زمرهٔ مفاخر زبان ما در ترکستان است. این کتاب شرح احوال و منتخب گفتار دویست و بیست نفر از شعرا و نویسندگان مرد و زن از مردم این سرزمین نیاکان ماست که نخستین ایشان رودکی بخاری - پدر شعر پارس می‌باشد و آخرین آنها شعرای معاصر ترکستان است.

تصفح این کتاب هر ایرانی و پارسی‌زبان را از یاد کردن سوابق رخشندهٔ زبان پارسی مغرور می‌کند. برای هر کسی که در ادب پارسی کار می‌کند، لازم است که یک نسخه از این کتاب با خود داشته باشد و بر هر ایرانی نیز فرض است که لااقل یک بار این کتاب نفیس را که عزیزترین رهاورد برادران ترکستانی ماست، بخواند.

در هر صورت این کتاب مرا به یاد یک فریضهٔ برادرانه انداخت و آن این است که از دور سلامی متواضعانه و برادرانه به ادبای تاجیکستان تقدیم کنم و همیشه توفیق و سعادت آن سرزمین مقدس را که شاهد تمدن ما و خزانهٔ مفاخر ما است، بخواهم.

کتاب سال ۱۹۲۶ در مسکو به طبع رسیده بود که بعد از ۸۰ سال در جمهوری اسلامی ایران با توضیحات کامل از نو چاپ شد. مؤلف قصه و رمان‌های «جلادان بخارا»، «تاریخ امیران منغیثیه»، «مکتب کهنه»، «آدینه»، «یتیم»، «داخونده»، «غلامان»، اثر «یادداشت‌ها»، رساله‌ها راجع به ادیبان معروف تاجیک، قهرمانان خلق تاجیک و مقاله‌های زیاد علمی و روزنامه‌ای می‌باشد. در بحث‌های مطبوعات تاجیکی سالهای ۲۰ قرن ۲۰ راجع به مکتب و معارف و زبان تاجیکی فعالانه شرکت ورزیده است.

سیدرضا علیزاده

(۱۸۷۷، سمرقند - ۱۹۴۵، زندان استالینی) - روزنامه‌نگار، مترجم، مؤلف کتاب‌های درسی، مؤسس و کارمند فعال مطبوعات تاجیک در اول سدهٔ بیست و سالهای ۲۰ همین سده. فعالیت کاری‌اش را چون حروفچین مطبعه آغاز نموده، در نشریه‌های محمودخواجهٔ بهبودی،

روزنامه «سمرقند» و مجله «آئینه» ایفای وظیفه نموده است.

با سعی و تلاش وی نخستین هفته‌واره فارسی‌زبانان در حدود جمهوری شورایی ترکستان، در یکی از مرکزهای فرهنگی تاجیکان سمرقند، با نام «شعله انقلاب» از ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۹ تا دسامبر سال ۱۹۲۱ ۹۱ شماره از چاپ برآمده، منفعت ملت تاجیک و فارسی‌زبانان آسیای میانه را دفاع نموده است. به حیث مدیر شعبه فارسی حکومت ترکستان در تأمین عدالت اجتماعی فارسی‌زبانان تلاش کرده است.

در روزنامه «آواز تاجیک» و نشریات دولتی تاجیکستان ایفای وظیفه نموده است. اولین کتاب‌های درسی «کتاب نخستین»، «صرف و نحو تاجیکی» را برای مکاتب نو تأسیس تاجیکی نوشته است.

عبدالقادر محی‌الدین اف

(تولد: ۱۸۹۲، بخارا- مقتول در ۳۱ می سال ۱۹۳۴ به عنوان «ملتچی بورژوازی»). در خانواده یکی از ثروتمندان مشهور بخارا؛ میرزا محی‌الدین منصوراف به دنیا آمده، در مکتب اصول نو تاتاران در بخارا کسب علم نموده. یکی از چهره‌های معروف سیاسی تاجیکان در سالهای ۲۰ قرن ۲۰ بوده، در مقامات راهبری جمهوری نو تأسیس تاجیکستان ایفای وظیفه کرده است. وی در سال ۱۹۱۰ دایر به فتنه اهل شیعه و سنی که از جانب دشمنان ملت و اهل اسلام طرح‌ریزی گردیده بود، به واسطه سلسله مقاله‌هایش در روزنامه تاتاری «وقت»، سیاست امیر و اهل دربار را مورد نکوهش و انتقاد شدید قرار داده بود. راجع به معمای تقسیمات حدود ملی آسیای میانه و پایمال گردیدن حق و حقوق و منفعت‌های تاجیکان مقاله‌ها نوشته، مسئله تجدید نظر را در بررسی این مسئله به میان گذاشته بود. یکی از سبب‌های قتل وی نیز همین است.

عبدالواحد منظم

(۱۸۷۷، بخارا- ۵ مارس ۱۹۳۴، دوشنبه) بنیادگذار مکتب جدید تاجیکی در بخارا (۱۹۰۸). روشنفکر، شاعر و روزنامه‌نگار. دست‌پرور مکتب ادبی صدر ضیا بوده، با سفارش او «نوادالوقایع» احمد دانش، پایه‌گذار جریان روشنگرایی آسیای میانه را کتابت کرده، سال ۱۹۰۲ در دو دیوان، اشعار حیرت؛ شاعر اواخر سده ۱۹ تاجیک را گرد آورده است. وی مؤلف کتاب الفبا با نام «رهبر خط» برای مکاتب تازه‌اصول می‌باشد. با سعی و کوشش او در مطبعه‌های سمرقند و باکو و سنت پترزبورگ آثار ادیبان تاجیک به طبع رسیده، معاون رئیس جمهوری خلقی شورایی بخارا، ناظر تندرستی بود و مسئولیت انتخاب و تحصیل جوانان در برلین را بر دوش داشت. بعد از تأسیس جمهوری خودمختار اجتماعی تاجیکستان (۱۹۲۴) در هیئت ازبکستان سال ۱۹۲۷، به دوشنبه آمده، به حیث معاون رئیس کمیته حروفات لاتینی ایفای وظیفه کرده است. چندی استاد آموزشگاه و کارمند روزنامه «تاجیکستان سرخ» (۱۹۳۰-۱۹۳۳) بود. در بحث سالهای ۲۰ مطبوعات تاجیکی قرن ۲۰ فعالانه شرکت ورزیده، از منفعت تاجیکان دفاع کرده است.

عبدالغنی میرزایف

عبدالغنی میرزایف (تولد: ۱۲ دسامبر سال ۱۹۰۸، شهر کتاب جمهوری ازبکستان، وفات: ۱۶ آگوست سال ۱۹۷۶ شهر دوشنبه). فارغ‌التحصیل دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی سنت پترزبورگ، ادبیات‌شناس معروف تاجیکستان، عضو پیوسته آکادمی علوم تاجیکستان، دکتر علوم فیلولوژی، پروفیسور، ارباب علم جمهوری تاجیکستان و ازبکستان. فعالیت ایجادی خود را به عنوان روزنامه‌نگار در مطبوعات تاجیک سالهای ۲۰ آغاز نموده است. یکی از مؤلفان فعال نشریه‌های

تاجیکی سال‌های دهه ۲۰ می‌باشد. او مؤلف رساله‌های «ملهم بخارایی»، «رودکی و انکشاف (رشد) غزل در عصرهای ۱۰-۱۵»، «ابوعبدالله رودکی» و... می‌باشد. برخی از آثار او در نشریه‌های مسکو و لنینگراد و دیگر جمهوریهای سابق اتحاد شوروی چاپ شده است همچنین برخی از مقالات و رساله‌های او از جمله رساله «ابوعبدالله رودکی» او در ایران نیز به طبع رسیده است.

۲- مطبوعات پیشگام تاجیک

بخارای شریف

نخستین روزنامه به خط و زبان فارسی (تاجیکی) است که توسط میرزا محی‌الدین منصور و میرزا سراج حکیم در حدود آسیای میانه منتشر گردید. از این روزنامه از ۱۱ مارس ۱۹۱۲ تا اول ژانویه ۱۹۱۳ در بخارا مجموعاً ۱۵۳ شماره به چاپ رسیده است. محرر این روزنامه، میرزا جلال یوسفزاده بود که از آذربایجان، از مجله «ملا نصرالدین» دعوت شده بود. (برای اطلاع بیشتر رک: مقاله روزنه نور (پیوند گلمرادزاده)، صص ۸۷-۱۰۴ همین فصلنامه).

سمرقند

یکی از اولین نشریه‌های سه‌زبانه ترکستان «سمرقند» است که در ماه آوریل سال ۱۹۱۳ پا به عرصه وجود نهاد. روزنامه «سمرقند» هفته‌ای دو بار نشر می‌شد. ناشر و محرر این جریده محمودخواجه بهبودی بود. بهبودی آموختن زبان روسی و سایر زبان‌های فرنگی، تجارت با روسیه و دیگر ممالک اروپا، نزدیک شدن با طریق تعلیم اروپایی را در جریده خود مدام تبلیغ می‌کرد. در نشریه «سمرقند» سیدرضا علی‌زاده و حاجی معین فعالانه سهم می‌گرفتند. نماینده این نشریه در خجند میرزااحمد میرعاقلاف و در ولایت سمرقند اکابر شاه‌منصoraf بوده، آنها نه تنها مقاله‌ها می‌نوشتند، بلکه مقاله‌های مؤلفان دیگر را جمع‌آوری می‌کردند.

روزنامه در شماره نخست خود وظیفه خویش را چنین شرح داده بود: «بحث کردن از علم، فن، ادبیات، تجارت، هنر، زراعت، احوال روسیه و مدنیت خارجی». «سمرقند» در ۴۵ شماره بیشتر در خصوص مکتب و معارف، تجارت و افتخار صاحب‌وطنی بحث کرده است.

آئینه

«آئینه» ۲۰ آگوست سال ۱۹۱۳ پا به عرصه وجود نهاد. محمودخواجه بهبودی در شماره اول مجله مذکور نوشته بود: «آئینه» به روی آن انسان نظر افکند خود را می بیند و از چگونگی و قیافه وجه... واقف و آگاه می شود و سپس علاج می کوشد...»

این نشریه محمودخواجه بهبودی نیز به زبان های تاجیکی و ازبکی بود که خوانندگان زیادی یافت. بهبودی سبب عقب ماندگی تعلیم و تربیت را در مکتب و مدارس، در سبک تدریس سنتی دانسته، آن را تأکید می کرد که از چندین قرن پیش روشنگران تاجیک برای آموزش علوم دنیوی کوشیده اند و از همین دیدگاه جدیدان را حمایت کرده و می نویسد: «پس امروز ترقی پروان و اصلاح چیان جدید نی، بلکه قدیمی بوده اند و از جمله پیروان سلف صالح بوده اند.»

اصلاح در سیستم تعلیم، دگرگونی هایی در حیات علمی و مدنی، اساس مقاله و شعرها و قصه های چاپ شده عینی، علیزاده، بهبودی، فطرت، حاجی معین، میرزا سراج بخارایی، اصغر بخارایی، ظهورالدین فتح الدین و دیگران در مجله «آئینه» را تشکیل می دهد. از «آئینه» تا ماه فوریه سال ۱۹۱۵، ۶۸ شماره چاپ شده است.

شعله انقلاب

«شعله انقلاب»- اولین هفته نامه تاجیکی در دوره شوروی. با کوشش یکی از پایه گذاران مطبوعات نو تاجیکی سیدرضا علی زاده از ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۹ تا ۸ دسامبر سال ۱۹۲۱ در سمرقند ۹۱ شماره چاپ شده است. در هفته نامه مقاله های سیدرضا علی زاده، صدرالدین عینی و دیگر روزنامه نگاران تاجیک سالهای بیست قرن بیست به طبع رسیده است.

آواز تاجیک

از آن روزی که هفته‌نامه «شعله انقلاب» کار خود را قطع کرد، دیگر نشریه‌ای به زبان تاجیکی در حدود جمهوری ترکستان شوروی نشر نمی‌گردید. علمای تاجیک با این نیت به حکومت تاجیکستان، به حکومت خلقی شورای بخارا مراجعت نمودند. حکومت ترکستان این پیشنهاد را پذیرفت.

یکی از شاهدان واقعه، عالم معروف تاجیک؛ توره‌قل ذهنی می‌نویسد که ۲۵ اوت سال ۱۹۲۴ در سرای احمدجان‌بای سمرقندی، که آن وقت خانهٔ مدنیت بود، مجلس تشکیلی روزنامهٔ تاجیکی برپا گشت. در مجلس استاد صدرالدین عینی، رئیس تشکیلات میده‌ملت‌ها، نثارمحمد افغان، عبدالقیوم قری، سیدرضا علی‌زاده، فخرالدین راجی، معروف رسولی، بیکتاش، حاجی معین و دیگران اشتراک داشتند. در این جمع‌آمد تأسیس روزنامه‌ای تاجیکی با نام «آواز تاجیک کم‌بغل» اعلان کرده شد. عبدالقیوم قُری محرر مسئول و سیدرضا علی‌زاده کاتب مسئول آن انتخاب شدند. خود همان روز شمارهٔ اولین «آواز تاجیک» چاپ شد.

روزنامهٔ «آواز تاجیک» توانست در یک مدت کوتاه گروهی عظیم از ادیبان و روزنامه‌نگاران را در اطراف خود متحد کند. از همان روزهای اول پیرو سلیمانی، سهیل جوهری‌زاده، باباجان غفوراف، قربان بهلول‌زاده، بحرالدین عزیزی، رحیم هاشم، توره‌قل ذهنی و دیگران با آن همکاری می‌کردند.

بعد از تأسیس جمهوری مختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان در ۱۰ دسامبر سال ۱۹۲۴ هیئت تشکیلی حزب کمونیست قرار قبول کرد که «روزنامهٔ «آواز تاجیک» به نشریهٔ حزبی و کمیتهٔ انقلابی جمهوری مختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان تبدیل داده شود. روزنامه در حجم ۴ صحیفه، هفته‌ای دو بار به مقدار ۵ هزار نسخه برآید».

همین طور از شمارهٔ ۱۲ (۳۰ نوامبر سال ۱۹۲۴) تا شمارهٔ ۳۵ (۱ ژوئن سال ۱۹۲۵)

«آواز تاجیک» همچون نشریه حزب کمونیست ازبکستان در تاجیکستان و کمیته انقلابی تاجیکستان چاپ شد. پس از این از ۴ ژوئن سال ۱۹۲۵ روزنامه به نشریه کمیته مرکزی حزب کمونیستی ازبکستان تبدیل یافت.

از موضوعات عمده «آواز تاجیک» مکتب و معارف ملی تاجیک بود. در یک سلسله مقاله‌ها مشکلات جلب جوانان به مکتب، تأسیس مکتب‌های تاجیکی، نشر کتاب‌های درسی تاجیکی، تربیت معلمان مکتب‌های تاجیکی بیان می‌شدند.

نشر روزنامه «آواز تاجیک» در حیات اجتماعی، سیاسی، معنوی خلق تاجیک و عموماً در ارتقاء علم و مدنیت تاجیکان ازبکستان بزرگ است.

این روزنامه روزنامه‌نگاران و ادیبان زیادی را به کمال رسانده و باعث تأسیس مجله‌های «رهبر دانش»، «مشفق»، «جریده‌های «سواد محنت» و «رهنمای مخبران» گردید. حالا در مرکز جمهوری ازبکستان - شهر تاشکند با همین عنوان چاپ می‌شود.

بیداری تاجیک

۱۵ مارس سال ۱۹۲۵ اولین شماره آن با عنوان «عید تاجیک»، با تعداد ۱۰۰۰ نسخه انتشار یافت. این نام از آن جهت بود که احساسات بزرگ سرزمین ما را در آن روز فیروز، یعنی اعلان رسمی جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان در هیئت ازبکستان، در دوشنبه یعنی مرکز نو دولت تاجیکان، فرا گرفته بود.

از ۵ آوریل سال ۱۹۲۵، با تحریر ناظر معارف تاجیکستان، عباس علی‌اف، شماره دوم روزنامه با نام «بیداری تاجیک» از چاپ برآمد که اصلاً شماره بعدی «عید تاجیک» بود.

«بیداری تاجیک» می‌بایست سال اول دست کم هر هفته یک شماره چاپ می‌شد، اما در سال نخستین فعالیتش یعنی سال ۱۹۲۵، مجموعاً ۲۴ شماره به طبع رسید. نخستین محرر «بیداری تاجیک»، عباس علی‌اف بود که از ابتدای سال ۱۹۲۰ در طبع و نشر مطبوعات شرکت

می‌ورزید و تجربه روزنامه‌نگاری داشت. وی یکی از اولین محرران «آزاد بخارا» نیز می‌باشد. در دوره اول در اداره «بیداری تاجیک» به جز عباس علی‌اف، دو تن از کارمندان ایجاد می‌شد یعنی سیدباقر قاسم‌اف و مهدی تهماسب‌اف کار می‌کردند. وی در نشر هر شماره آن گروهی از کارکنان مسئول نظارت معارف تاجیکستان و ادیبان معروف شرکت می‌ورزیدند که استاد ابوالقاسم لاهوتی، محمدجان حسنی، قنبرزاده، میرطالب سعیدزاده، کلیمچیتسکی، ا. کوزنیتسوف و ق. دیلمی از همین جمله‌اند.

۱۶ می سال ۱۹۲۵ مدیر شعبه مطبوعات کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان، علی اسماعیل‌زاده، به عنوان محرر تعیین گردید. پس از ۳ ماه تحریر روزنامه باز به عهده عباس علی‌اف واگذار شد.

ماه دسامبر سال ۱۹۲۶، عباس علی‌اف عهده‌دار وظیفه‌ای دیگر شد و تا نیمه سال ۱۹۲۷ «بیداری تاجیک» به عهده هیئت تحریریه عبارت از سه نفر یعنی سیدباقر قاسم‌اف، مهدی تهماسب‌اف و قاسم دیلمی بود. چون شاعر معروف ابوالقاسم لاهوتی از تاشکند به دوشنبه بازگشت، تحریر روزنامه به او واگذار گردید.

۸ اکتبر سال ۱۹۲۸ روزنامه «بیداری تاجیک» به «تاجیکستان سرخ» تغییر نام یافت. در خصوص تغییر نام روزنامه در آن شماره آمده بود: «موافق قرار دومین جلسه عمومی فرقه کمونیستی تاجیکستان، از همین شماره اعتباراً روزنامه «بیداری تاجیک» به روزنامه «تاجیکستان سرخ» تبدیل می‌گردد. این نام در مغز خود اهمیت صنفی و سیاسی را تشکیل می‌کند. حالا ملت تاجیک چه طوری که پنج سال پیش از این در غفلت خواب نکرده است... ما در تحت راهبری فرقه کمونیستی، زنده بودن ملت تاجیک را اثبات کردیم».

در سالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۹ روزنامه در خصوص برطرف ساختن مشکلات بنیاد دولت نو تاجیکان، اهمیت ارتش ملی در دولتداری و جلب جوانان به آن، تأسیس مکاتب نو، محو

بی‌سوادی، زبان، ادبیات، تاریخ و فرهنگ تاجیک، آزادی زنان و فعالیت جوانان مطالب زیادی به طبع رساند که قسمی از آنها به قلم راهبران وقت جمهوری نصرت‌الله مقسوم، عبدالرحیم حاجی‌بایف، چنار امام‌اف، شیرین‌شاه شاه‌تیمور، عباس علی‌یف، عبدالقادر محی‌الدین‌اف، مؤمن خواجه‌اف و... انشا گردیده، مردم را از رسیدن حیات نو آگاه، مقصد و مرام حکومت شورایی را معنی‌داد و ماهیت سیاست ملی حکومت را بازگو می‌نمود. رئیس کمیته انقلابی جمهوری، نصرت‌الله مقسوم بیش از ۵۰ مقاله چاپ کرده است.

بعد از اعلان جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان در سال ۱۹۲۹، روزنامه مذکور مقام نشریه مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان، هیئت رئیسه شورای عالی و حکومت تاجیکستان را گرفت که محرر آن قاسم دیلمی بود. در سالهای بعد تحت عنوان «تاجیکستان ساویتی»، «تاجیکستان شوروی» به طبع رسید و در حال حاضر به عنوان نشریه‌ای رسمی دولتی با نام «جمهوریت» منتشر می‌شود.

دانش و آموزگار

در سال ۱۹۲۶ نظارت (وزارت) معارف تاجیکستان مجله سیاسی، اجتماعی، تعلیمی و تربیتی، ادبی، فنی، علمی و تنقیدی «دانش و آموزگار» را در شهر دوشنبه تأسیس کرد که نخستین شماره آن به مناسبت یک سالگی نظارت معارف تاجیکستان، ۵ مارس سال ۱۹۲۶ با شمارگان ۵۰۰ نسخه چاپ شد. در سرمقاله «مقصد ما» آمده: «نظارت معارف شروع به مجله «دانش و آموزگار» کرده است. برای آنکه نویسندگان ما به خوبی با مقصد از نشر مجله آشنا بشوند، لازم می‌دانیم خاطررسان نماییم که مجله ما مخصوص معلمین تاجیکستان است. چون در تاجیکستان امکان طبع کردن کتاب لازمه را نداریم، می‌خواهیم با این به معلمین راهبری کرده، آنها را با احوال وقت، اصول‌های تازه و راه تعلیم و تربیه آشنا نماییم.

مجله ما باید کتابچه دستورالعملی باشد که در هر وقت به کار معلم ما بخورد. چون

معارف تاجیکستان جوان است، تاجیکان الفاظ بسیار ادبی فارسی را به خوبی نمی‌فهمند، باید به قدر امکان مجله ما ساده و با زبان خلق محلی باشند. ما می‌خواهیم ما را ادیب نشمارند، ولی معلم تاجیک حرف ما را بفهمد».

مدیر مسئول این نشریه عباس علی‌اف و سردبیر قاسم دیلمی بودند. در شادباشی کمیته انقلابی تاجیکستان به نظارت معارف تاجیکستان، با امضای سردبیر کمیته سعدالله رجبی تأکید شده: «زحمتهایی که در مدت یک سال خادمان معارف ما کشیده‌اند، شایان تقدیر است. امروز به واسطه خدمات‌های شما در تاجیکستان مکاتب شورایی گشاده شد، از زحمت‌های شما زمینه برای ترقی ملت تاجیک و عموماً رنجبران تاجیکستان حاضر گردید».

ناظر معارف و محرر مجله عباس علی‌اف در مقاله خویش با افتخار ابراز داشت که «خشت ترقی برای ملت تاجیک ریخته شده و خانه ویران رو به آبادی است. ولی هنوز بار سنگین به منزل نرسیده، با ۲۳ مکتب تاجیکستان ترقی کرد گفتن، خطاست. هنوز دو درصد فرزند مملکت‌مان را به مکتب جلب نکرده، به دختر تاجیک چیزی نداده‌ایم. راه بسیار دوری، خطرناکی، دشمن بسیار قوی پنجه‌ای در پیش و بار سنگینی بر دوش داریم. باید باز با یاردم (یاری) عمومی برای رسیدن به منزل مقصود بشتابیم و خانه‌ای را که شروع به ساختن آن نموده‌ایم، به اتمام برسانیم».

در شعر سرور «تاریخ نشر مجله» «دانش و آموزگار» بیت زیرین بیانگر تاریخ نشر

مجله است:

بهر تشکیل مجله سرور این تاریخ گفت

سه کورت بشمار چاپ «دانش و آموزگار»

در شماره‌های دیگر مجله شعرهای استاد عینی، «اخگر انقلاب»، «انقلاب»، لاهوتی

«سنگر خونین»، ترجمه از آثار پروفیسور بارتلود تحت عنوان «تاجیکان» به طبع رسیده است.

در شماره دوم مجله با امضای «دهقان» نگاشته «روز رودکی» جای داده شده است که در آن تبدیل دادن روز دوم و سوم نوروز را به روز رودکی توسط نظارت معارف تاجیکستان یادآوری گردیده است: «در تعقیب یک سلسله درخواست‌های زحمت‌کشان تاجیک، چه به واسطه مقالات در روزنامه‌ها و چه زبان جرگه (هیئت مشاور) نظارت معارف تاجیکستان روز ۲-۳ عید نوروز یعنی سال نو را روز رودکی تعیین کرد. در این روز زحمتکشان تاجیک نویسنده توانای خود رودکی را به یاد آورده جشن هزارساله وی را می‌گذرانند».

ولی با گذشت سالها این قرار تاریخی به فراموشی سپرده شد که در آن دوران از یک طرف شکوه و شهادت جشن نوروز از بین می‌رفت و از طرف دیگر آن بحث و مناظره پیرامون رودکی و شعر مشهور او «بوی جوی مولیان» بنابر درجش در «نمونه ادبیات تاجیک» استاد عینی که گویا مرتب با این شعر آرزوی برگشت به دوران امیران منغیته، یعنی جدایی از دولت شوروی را تلقین کرده باشد، از خاطرها سترده نمی‌شد.

این مسئله در سالهای ابتدای صاحب‌استقلال تاجیکستان باز به میان آمد و ۲۰ سپتامبر روز رودکی انتخاب شد که یکی از سبب‌های آن محدودیت امکانات سفر هنگام جشن نوروز بر سر مقبره آدم‌الشعرا می‌باشد. بعد از کامل تعمیر و ترمیم نمودن تونل «استقلال» که با مدد برادران ایرانی امکان پیوست منتظم جنوب تاجیکستان را با شمال آن به وجود می‌آورد، احیای قرار تاریخی به شکوه جشن باستانی ایرانی‌تباران نوروز شهادت دیگری اضافه نمود.

مشکلات مالی، کمبود امکانات فنی، نرسیدن رنگ و کاغذ و با دشواری به روی چاپ آمدن روزنامه «بیداری تاجیک»، نظارت (وزارت) معارف جمهوری تاجیکستان را وادار نمود که بعد از شماره مشترک ۳-۴ نشر مجله «دانش و آموزگار» را در اواخر سال ۱۹۲۶ از نشر باز دارد.

رهبر دانش

نشریه علمی و آموزگاری «رهبر دانش» در سالهای ۲۰ قرن ۲۰، یگانه واسطه‌ای بود که معلم دوردست‌ترین روستای تاجیکستان از مقصد و مرام و وظیفه‌های اساسی نظارت (وزارت) معارف آگاه گردیده، مواد تعلیمی داشته باشد. با همین نیت نظارت معارف تاجیکستان ماه اوت سال ۱۹۲۷ به نشر مجله «دانش- بینش» اجازه داد که نخستین شماره مجله در سمرقند، با تحریر محمد موسوی به طبع رسد.

در مراجعت اداره آمده بود که «هر یک معلم، بلکه تمام منوران تاجیک‌زبان باید به مجموعه «دانش- بینش» آبونه شوند و به انتشارش یاری کنند که مجموعه علمی و آموزگاری می‌باشد. از جهت مندرجات پُرّه (کامل) و در هر ماه یک دفعه منتظم خواهد برآمد».

در شماره اول نگاشته‌های محمد موسوی: «دیباچه»، «رابیندرانات تاگور: «چین و هندوستان و جهانگیری انگلیس»، با امضای یه: «در باره تربیه تا مکتب. کودکانی که به سن مکتب داخل نشده‌اند» (مقاله اول)، دو مقاله اویغور: «مسئله اساسی علم کودک‌شناسی پداگوگیک (آموزگاری) و «مسئله خودآموزی»، با امضای اصفهان: «حیوان و ماشین. حیوان و ماشین سراپا مطابق است یا نه؟»، «مصاحبه از بیولوگیکه (بیولوژی). صحبت اول»، «در باره اصول درس حساب»، مقاله پروفیسور گلوزینوپ: «گرفتن آفتاب - ۲۹ ژوئیه، مقاله استاد عینی: «کشورشناسی»، با امضای ب: مقاله «بیداری جنسی» و ه: «خوراک و تندرستی»، ب. عزیزی: «ترجمه حال یکی از ادبیه آزادی‌خواه مهستی»، شعرهای حلمی: «سرود بهار» (به هشت نفر تمام‌کنندگان دارالمعلمین می‌بخشم)، «های دشمنان شورا!» (از زبان محنتکشان شرق)، معلومات‌نامه «کتاب‌های تاجیکی»، تبریک کاتب بیورای تشکیلات فرقه کمونیست تاجیکستان؛ مؤمن خواجه: «دانش- بینش» را تبریک می‌گوییم» خبرهای محلی و تصاویر

رئیس جمهوریت اجتماعی شورای تاجیکستان؛ نصرت‌الله مقسوم، کاتب دفتر تشکیلات فرقه کمونیست تاجیکستان؛ مؤمن خواجه و تمام‌کنندگان دارالمعلمین تاشکند با متن «مبارزه تازه در جبهه معارف و مدنیت تاجیکستان» به طبع رسیده بود.

هیئت تحریریه مجله را م. موسوی، م. حسینی، ایغور، جباری و بیکتاش تشکیل می‌دادند.

بنابر پُرغلط چاپ گردیدن شماره اول «دانش - بینش»، هیئت تحریریه ترتیب و تهیه شماره دوم را به ثابت منافزاده واگذاشته، از او خواهش نمود که «آن را موافق شکل و ترتیب مجله‌های حاضر عصری در تاشکند به طبع رساند».

ثابت منافزاده شماره دوم مجله را با عنوان «رهبر دانش» چاپ کرد که مقاله‌ها از روی موضوع‌ها به بخش‌ها تقسیم‌بندی شده بود. در قسم اجتماعی مقاله‌های مؤمن خواجه‌اف: «وظیفه‌های نوبتی» و ثابت منافزاده: «تاجیکان و البفای نو» جای گرفته است. بخش‌های دیگر آن: «تعلیم و تربیه»، «قسم ادبی»، «دنیای زنان»، «قسم فن»، «تندرستی»، «کتابیات»، «علاقه ما با خوانندگان» نامگذاری شده، در هر قسمت وابسته به موضوع‌ها خبر و مقاله و شعر و حکایه به طبع رسیده است. از جمله در خبر «مقدار نفوس (خلق) جمهوری شورایی تاجیکستان از روی سرشماری اخیر» آمده که مقدار عمومی اهالی ۸۱۹۱۲۸ نفر بوده، مردان ۴۲۹۹۳۱ و زنان ۳۸۹۱۸۷ نفر را تشکیل می‌دهند. شعر سهیل جوهری‌زاده: «گلشن افروخته» و حکایه «شبی در ریگستان بخارا»ی جلال اکرامی به قسم ادبی زینت بخشیده، در گوشه تندرستی، مقاله «تربیه و معالجه کودکان عصبی» جای داده شده است. مجله از شماره‌های نخستین خود مسئله‌های گوناگون تعلیم و تربیه و علم و فرهنگ را مورد تحلیل و بررسی قرار داده، جهت ارتقاء معرفت تحلیلی خوانندگان سعی و تلاش ورزیده است.

در شماره‌های دیگر مجله، «لایحه الفبای نو تاجیکی» فطرت، «لایحه الفبای لاتینی برای زبان

تاجیکی» آ. سیمیانف (A. Семенов) برای بررسی پیشنهاد گردید که در مطبوعات بحث گرمی را به وجود آورد. سَنَجَر در مقاله «راه راست مطبوعات تاجیک» تغییر ندادن الفبای عربی‌اساس را پیشنهاد نمود، ولی آن از جانب دست‌اندرکاران وقت مورد توجه قرار نگرفت، زیرا تغییر الفبای عربی‌اساس در جمهوریت‌های مسلمان شوروی از روی طرح پیشکی عملی می‌گردید و آن باید حتماً عوض می‌گردید. همه بحث‌های سالهای آخر در مطبوعات تاجیک و جستن «گنهکاران» از ندانستن واقعیت تاریخی سر زده است که بعد از ضبط آسیای میانه از جانب روسیه این مسئله در نگاه‌های عالمان و محققان روس به میان گذاشته شده بود و یکی از عامل‌های به مدنیّت روس و اروپایی نزدیک کردن مردم این منطقه را در تغییر و تحولات مکتب و معارف می‌دیدند. وظیفه بسی مهم را در این راستا در تغییر الفبا می‌دانستند که با گذشت سالها چنین امکان موافق دست داد و از پی اجرای آن نقشه شدند.

مجله از یک طرف به مسئله مکتب و معارف تاجیکان توجه نموده، مقاله‌های زیادی را راجع به تعلیم و تربیه به طبع رساند، از جانب دیگر به ادبیات و فرهنگ اعتبار ویژه داده است که هم به طور منتظم نمونه‌های آثار ادیبان جوان را نشر کرده است و هم مسئله‌های مهم ادبیات‌شناسی را به رشته تحقیق کشیده است. دو مقاله فطرت: «لغت حافظ اوبهی» و «سیف اسفرنگی» در آموزش میراث نیاکان گامی جدی بود که هم «تحفة الاحباب» حافظ اوبهی و هم روزگار و آثار سیف اسفرنگی را دقیق و همه‌جانبه مورد تحلیل و بررسی قرار می‌داد. با گذشت سالها «تحفة الاحباب» حافظ اوبهی، از جانب لغت‌شناس معروف تاجیک حافظ رثوفاف تهیه و با خط سریلیک پیشکش خوانندگان گردانیده شد و روزگار و آثار سیف اسفرنگی از جانب محققان تاجیک مورد تحقیق مکمل و مفصل قرار گرفت.

هیئت تحریریه و قوه ایجادی این مجله تا مدتی پراکنده بود. عباس علی‌اف، ابوالقاسم لاهوتی، قاسم دیلمی و علی اسماعیل‌زاده از دوشنبه، صدرالدین عینی، بحرالدین عزیزی،

سیدرضا علیزاده از سمرقند، نگاشته‌های خویش را به اداره مجله که در تاشکند بود، می‌فرستادند. ثابت منافزاده که عملاً کاتب مسئول مجله بود، آنها را در تاشکند در صفحات مجله جای می‌داد. اکثر اوقات دو شماره مجله با تاریخ مشترک می‌برآمد. با همین سبب هیئت شعبه تبلیغات و ترویج کمیته ولایتی حزب، ۴ ژوئن سال ۱۹۲۸ قرار می‌کند که اداره و نشریات مجله به دوشنبه برده شود که پاییز سال ۱۹۲۸ اداره مجله به دوشنبه منتقل شد.

مجله با نظر داشت شوق و ذوق خوانندگان خود از شماره دوم خود شش قسمت: سیاسی، اجتماعی، تعلیم و تربیه ادبی، دنیای زنان و فنی را تشکیل می‌دهد که خبرها و مقاله‌های سیاسی، اجتماعی، فنی و تربیتی منتظم چاپ می‌شدند.

«رهبر دانش» بیشتر از همه چون دستورالعمل و کتاب روی میزی آموزگاران شهرت یافت. در شماره دوم آن در مراجعت به معلمان تاجیک، تأکید شده که مجله «رهبر دانش» به آنها در کارهای اجتماعی، آموختن اصول، ترتیب و تعلیم راهبری خواهد کرد.

در سال ۱۹۲۸ مجله «رهبر دانش» با تعداد ۱۵۰۰ نسخه انتشار می‌شد که همه مکتب‌ها از حساب نظارت معارف رایگان یک نسخه مجله را دسترس می‌کردند. در شهرهای تاشکند، سمرقند، دوشنبه، بخارا، خجند و گرم خوانندگان و نمایندگان دائمی خود را داشت. نماینده «رهبر دانش» در مسکو ابوالقاسم لاهوتی و در باکو عبدالخالق حکیم‌اف و سلام‌الله بودند. وظیفه نمایندگان نه فقط نوشتن خبر و مقاله، بلکه همچنین پیدا نمودن مشتریان به مجله نیز بود. «رهبر دانش» در ایران، افغانستان و هندوستان هم مشتریان دائمی خود را داشت.

در زمینه مجله «رهبر دانش» سال ۱۹۳۲ دو مجله یعنی «برای ادبیات سوسیالیستی» (بعدها نام «صدای شرق» را گرفت و اکنون به عنوان مجله ملی با عنوان «صدای شرق» به طبع می‌رسد) و «انقلاب مدنی» (بعدها «مکتب ساویتی»، «معرفت»، «معرفت آموزگار» (اکنون «معرفت آموزگار تاجیکستان») یعنی نشریه وزارت معارف تاجیکستان) به وجود آمد.

۳- نمونه نثر مطبوعات تاجیک

تَحْوِیر

... روزی شیخ مصلح‌الدین سعدی (ره) خری داشت. با پسرش به جایی می‌رفتند. پسرش را سوار خر نموده خودش می‌راند. جمعی از جلو راه آمده، گفتند: «بین، پیرمرد احمق خودش با آن ضعف و ناتوانی پیاده راه می‌رود و پسر جوان پرزور را سوار الاغ کرده است». شیخ به پسرش گفت: «حالا تکلیف را فهمیدی، تو پیاده باش، تا من سوار شوم!» پسر پای پیاده آمده، شیخ سوار می‌شدند. چندی راه رفتند. جمعی دیگر رسیده به همدیگر گفتند: «این مرد احمق را ببینید! پسر جوان نوآموز، کم تجربه کار را پیاده کرده، خودش در کمال کبریا و تبختر سوار مال گردیده، چه قدر آدم بی‌رحم و ناانصافی است؟» از اینها گذشتند. شیخ پسرش را ردیف خود نمود. هر دو سوار الاغ شده می‌رفتند. به جمع دیگر دچار گردیدند. این جمع نیز زبان اعتراض گشاده گفتند: «ببینید چه اندازه آدم بی‌مروت و بی‌عاری هستند که دو نفر سوار یک لاشه خری شده، حیوان خدا را از جان انداخته‌اند؟» از این جماعت هم رد شده به پسرش گفت: «چاره این است که هردو پیاده شویم. واقعاً هم حرف همه ظاهر انسانی است، خصوصاً آخری‌ها که خیامی به قندی حرف زدند. ناچار هردو پیاده شده الاغ را جلو انداخته، بنا کردند. به راه رفتن. بیچاره شیخ باز از دست حرف‌گیران خلاص نشد. با جامعه دیگر راست آمدند. این جماعت نگاهی کج به شیخ و پسرش نموده گفتند: «ابله‌تر از این پیرمرد و این جوان در همه دنیا کسی ندیده که هردو غرق عرق شده، پیاده در این گرما راه می‌پیمایند. الاغ به این چاقی و چانگی را جلو انداخته خالی می‌برند». شیخ که این حرف‌ها را شنید فرمود: «به حیرتم که با مردم روزگار چه طور رفتار باید کرد؟»

آنان که به کنج عافیت بنشستند دندان سگ و دهان مردم بستند

کاغذ بدریدند و قلم بشکستند وز دست و زبان حرف گیران رستند
 حالا ما می‌خواهیم این مثل را حمل و هزل نموده، تطبیق احوال حالیه نماییم! و همین
 جا بر خلاف استاد اجل شیخ علیه الرحمه عقیده‌ای داشته باشیم!

ما کنج بلا به عافیت بگزینیم با خار بسازیم که تا گل چینیم
 در رهگذر مرگ و بلا بنشینیم از جان گذریم تا که جانان بینیم

فیلسوفان سیاست عالم، عاقبت‌بینان معیشت‌بین آدم، به چندین وضع و بیان تصریح
 فرموده‌اند که: قطعه آسیا را صفت تملق که از رذل‌ترین صفت‌ها است، عن‌قرب پامال مردان
 روزگار خواهند نمود. ما نتیجه این حکم صحیح و حق را هر روز پیش چشم خود دیده بر
 تجربه خود می‌افزاییم! بَم آقا! قربانت شوم! هر چه بفرمایید حاضریم! و... از همه آمال و سعادت
 ما را بازداشته هیچ کاری را، ... نمی‌توانیم به آخر نرسانیم که فلان چنین فلان چنان.

هر که هر چه می‌خواهد بگوید، ما اگر خواسته باشیم در جمله انسان‌ها ذکر داشته
 باشیم، بهتر است که حق جوییم. به خاطر عارضی، شب را روز و روز را شب نخوانیم که این
 صفت ما، هم ما را، هم صاحب خاطر را، پوچ و تلف خواهد نمود! هیچ حقی نیست که جای
 حرف و محل اعتراض نداشته باشد. راست است، حق گو و حق جو همیشه مورد معارضه است،
 اگر باثبات باشیم، عاقبت آثار خود را ظاهر می‌فرماید. بزرگان دین مبین فرموده‌اند: «للحق
 دوله و للباطل جوله» و نیز فرموده‌اند: «الحق یعلو و لا یعلی الیه»، یعنی از برای حق بقا و ثبات
 است و بر باطل یک نمایش پیشتر نیست و حق همیشه بالا می‌رود، چیزی بالای حق نمی‌تواند
 بر آید! اگر ما در حق ثابت باشیم، سر هم داده باشیم، سر بلند ابداع خواهیم داشت.

میرزا جلال یوسف‌زاده، «بخارای شریف»، ۱۹۱۲، شماره ۳۵

ملاحظه

در این زمان بعضی اشخاصی که به عنایت حق فی الجمله چشم گشاده و به احوال عالم و اوضاع امم به سبب سوق طبیعت و به خواندن علم تاریخ و تتبع ماضی واقف گشته‌اند، البته طالب اصلاح می‌شوند و در زبان این گونه کسان اصلاح و اصلاح است.

اگر از آنها پرسیده شود که اصلاح از کجا سر می‌شود؟ جواب خواهند گفت که از مکتب و مدرسه. چون که حیات ملت وابسته به مکتب و مدرسه است. مکتب و مدرسه کدام ملت که آباد است، آن ملت خود را مدافعه می‌کند، هم صاحب و حاکم دیگر ملت می‌گردد. مکتب و مدرسه کدام ملت که خراب و یا به تنزل است، آن ملت محکوم زبونی است. رواج دین و ملت، ترقی علم و دیانت، پیشرفت فضل و هنر، اصلاح اخلاق و آداب، خوبی معیشت و زندگانی هر طایفه را سبب مکتب و مدرسه است.

آری به ما ترکستانیان امارت مکتب و مدرسه کم نیست، ولی کیفیت تعلیم آن خوب نیست و علمی که زماناً به ما لازم است، در مکتب و مدرسه نیست و آن علم‌هایی که تا کنون به مدرسه‌های ما هست، در تعلیم آن نیز بی‌اعتنایی روی داده است.

این بی‌پروایی و مصالحه‌کاری و بی‌ترتیبی که مدرسه و مکتب و جامعه و سوامع و منبر و محراب ما عاید شده است، نظر به دلالت تاریخ و آثار ماضیه (گذشته) و اقوام سلف پنجصد- ششصد سال است. یعنی می‌توان گفت که مکتب و مدرسه و جامعه ما ترکستانیان بلکه عموم عالم اسلام از پنج شش عصر تا کنون روز تا روز دیگر در تدنی و روی به فساد و خرابی نهادن است.

به دیگر ملت‌ها بنگریم می‌بینیم که هر سال در فهرست درس‌های مکتب و مدرسه ایشان علم و فن‌های تازه داخل می‌کنند و در کیفیت تعلیم و تدریس هر سنه مشورت‌ها و جمعیت‌ها می‌کنند، در باب انتخاب کتاب‌های درسی مجلس‌ها می‌شود. اینچنین هر کدام علم متخصص دارد که از طرف آن تعلیم می‌شود. قانون تقسیم اعمال را در باب تعلیم نیز به کار می‌برند.

خلاصه ملت‌های بیدار در باب اصلاح مکتب و مدرسه سعی بلیغ دارند چونکه اصلاح و انتظام مکتب و مدرسه باعث ترقی و پیشرفت دین و ملت است. ما در بالا گفتیم که در مکتب و مدرسه و سوامع ما عصرهاست که فساد واقع است و به این دعوی خود برهان قوی داریم که این است:

حضرت مولانا نورالدین جامی علیه رحمه در «تحفه الاحرار» در این باب سوز و گداز

بسیار دارند و ما در مقام استشهاد از ابیات و افکار دُرّبار آن ذات ستوده صفات به طریق اختصار تزیینی صحاف آینه می‌نماییم که این است.

نعت چهارم بر اقتباس و التماس حضور آن حضرت صلی الله علیه و سلم.

ای به سراپرده ی شرب به خواب	خیز که شد مشرق و مغرب خراب
توبه ده از سرکشی ایام را	باز خر از ناخوشی اسلام را
مدح مسیح از فلک آور به زیر	رایت مهدی به فلک زن دلیر
کاله دجال بنه بر خرش	ره به بیابان عدم ده سرش
افسر ملک از سر دونان بکش	دامن دولت ز زبونان بکش
بازپسان را فکن از پیشگاه	داد ستمکش ز ستمکش بخواه
خامه مفتی که چو انگشت آز	شد ز پی لقمه ربایی دراز
دست سیاست بکش و بشکنش	همچو نی اندر بُن ناخن زنش
واعظ پرگو که به پستی است بند	پایه خود کرده ز منبر بلند
چون نه بزرگ است ز شرعش سخن	منبر او بر سر او خرد کن
صومعه را قاعده تازه نه	رخت خرابات به دروازه نه
بدعتیان را ره سنت نمای	عزلتیان را در غفت گشای
خرقه تزویر به صد پاره کن	جان مُزور ز تن آواره کن
شعله فکن خرمن ابلیس را	مهره شکن سَبْحَه تلبیس را
گنج تو در خاک نهان دیر ماند	نور تو غایب ز جهان دیر ماند
کاش فتد ز اوج عُروجت رجوع	باز کند نور جمالت طلوع

تولد حضرت مولوی جامی در سنه ۸۱۷ هجری، وفاتشان در ۸۹۸ و در عصر آن ذات نیز

مکتب و مدرسه، منبر و صومعه در تنزل، مفتی و خطیب و واعظ، حاکم و مشایخ و رؤیسان

در تظلم و شکم پروری و بعضی در میدان تزویر و تلبیس به شکل روحانی و قیافه شیخی ظاهر گردیده بودند که حضرت مولوی شکایت می‌کنند و مدد از روح پرفتوح حضرت صلی‌الله علیه و سلم در خلاص ملت از این طایفه‌ها می‌طلبند.

و هم بر وجه بالا مرحمت می‌نمایند که اسلام ناخوش و ضعیف شده است، پست‌فطرتان و ابلهان بالا رفته‌اند و به بیچارگان از نام ریاست ستم می‌کنند. قلم مفتی مثل دست طمع دراز شده. قلم کجرو مفتی را شکسته در زیر ناخن مفتی در مقام سیاست زدن لازم است. واعظان سخن حق را نمی‌گویند. با منبر به سر آنها باید زدن. قاعده‌های خانقاه و عبادتخانه‌ها را به وجه شرع اصلاح نموده، بدعت و غیرنافع کهنگی‌ها را پرتافتن لازم است. بدعت‌هایی که ایشان ایجاد نموده‌اند، ترک و راه سنت را نمودن و آنانی که از طعن و لعن مردم عزلت کرده‌اند، عزلت دادن به کار است. آنانی که به لباس و عمامه و قیافه خود مردم را می‌فریبند، لباس ایشان را درانیده، وجود ایشان را دفع نمودن سزااست آخ.

ملاحظه:

چون نیک بنگریم آب از سر لای و از پنج شش عصر تنزل در عالم اسلام حکمفرما بوده است. باعث فساد عالم اسلام، نظر به قول و شکایت حضرت مولوی، اشخاص بالا و روحانیان بوده‌اند. اگر این هدف‌ها را آدم زمان حاضر گوید، آن را اصول جدیدچی مُبتدع، بابی، کافر می‌گویند، حال این که قریب ۴۵۵ سال قبل حضرت مولوی شکوه از علما و روحانیان و مشایخ و رؤسا نموده‌اند و باعث تدنی و ضعف اسلام آنان گفته‌اند. پس امروزه ترقی‌پروان و اصلاح‌جویان جدید نی، بلکه قدیمچی بوده‌اند و از جمله پیروان سلف صالح بوده‌اند.

اقدامات اصلاحات خواهانه حکومت بخارا

مدتی است با کمال جدیت هرچه صدا داشتیم فریاد کشیده، لزوم اصلاح مدرسه و مکتب‌هایمان را به پیشگاه انظار دقت ملت عرض کردیم و با هزار دلیل اثبات نمودیم که همه عقب‌ماندگیها، بی‌اعتباری‌ها و خواری‌هایی که رگ و ریشه ملتیمان را فرو گرفته، همگی از بی‌علمی است. و این بی‌علمی‌هایمان نیز ثمره ویرانی اصول تدریس و بی‌انتظامی مدرسه و مکتب‌هایمان می‌باشد. تا قلم راه رفت، نوشتیم که اگر بعد از این مکتب و مدرسه‌هایمان را موافق قوانین اجتماعی حاضره و مطابق تقاضای زمانی اصلاح نکنیم، از محافظه حیات و شرف ملیت خویش به کلی عاجز خواهیم ماند. با کمال شکرگزاری اقرار می‌کنیم که این همه فریادهای خالصانه ما تماماً بی‌تأثیر نگذشت، در دید زمره جوانان متفکر نقش بست. امروز در هر جانب مملکت ما خیلی ترقی‌خواهان و اصلاحات‌طلبان پیدا شده مشغول حرکت اصلاح‌خواهانه گردیده‌اند. یکی از بزرگترین تأثیرات حسنه فریادها تأثیری است که به دلیل مبارک جناب عالی امیر بخارا حاصل شد. لیکن چه قدر شایان تأسف است که این تأثیر بزرگ را چنانچه باید نتیجه‌ها حاصل نگردید... عجباً، چرا؟

ایضاح (توضیح) کنیم، معلوم است که بسیارترین فریادهای ما در خصوص اصلاح مدرسه و مکتب‌هایمان بود و نقصان‌های این دو سرچشمه زندگانی خویش را با نهایت سوزش می‌نوشتیم: اینک جناب عالی (عالی‌جناب - منظور امیر بخارا) همین معروضات ما را به نظر اعتبار گرفته، اولاً برای اصلاح مکتبهای بخارا همت نمودند. اما به جای اینکه طرز تدریس آنها را تغییر داده مکتب‌داران بی‌سواد را به معلمان کارآگاه تبدیل نمایند، به همین مکتب کهنه ماهیانه تعیین کرده، اصول تعلیم اصلی را القا و در بالای معلمان یک مفتش عمومی نصب نمودند. معلوم بود که معلم‌های کهنه از اصول تعلیم و طریقه اصلاح مکتب تماماً بی‌خبر بودند.

بنابر آن معاش و مفتش تعیین کردن فایده نمی‌داد، همچنان که نداد! به علاوه حکومت بخارا در این تشبث (ابتکار) خویش دوام و ثبات هم ننموده، اختیار کلی و جزئی به شخص مفتش داد و یک بار هم نپرسید که شما در خصوص اصلاح مکتبها چه طریق تشبث نمودید؟ و تشبثتان نتیجه خوب داد یا نه؟

بدیهی است که این گونه اقدامات بی‌دوام و فکرهای بی‌تعقیب را فایده نخواهد بود. بعد از چندی مکتب‌داران و مفتش میانه خودها را یافتند و به هر نوعی که باشند مصلحت را یک جا مانند، مکتبها به حالت اصلی ماند. چیزی که رفت پول حکومت بود. به مفت در کیسه مکتب‌داران رفت. یعنی فریادهایمان و اقدامات جناب عالی ضایع شد!

امروزها جناب عالی یک قسم دیگر شکایت‌های ما را به نظر اعتبار گرفته، اولین قدمی را که برای اصلاح مدرسه‌های بخارا لازم است، لطفاً برداشتند. با این طریقه که یک مدرسه تازه‌ای برای تدریس علوم لازمه دینییه بنا کردند. از قراری که می‌گویند در این مدرسه تفسیر، حدیث، کلام، اصول فقه، حساب، تجوید و تاریخ، تعلیم خواهد شد. چه قدر خوب و تا چه پایه موجب ممنونیت! ایشان از شنیدن این مژده آن قدر ممنون و شادمان می‌شد که تصویرش از دایره بیان بیرون است. چگونه ممنون نشویم؟ تمام نقاط ترکستان که در خصوص تدریسات دینییه اقتدا به بخارا دارند، بعد از این هم اقتدا به بخارا کرده، مدرسه‌های خود را اصلاح خواهند کرد. علوم دینییه‌ای که ما تا امروز برای تحصیل آنها به شهرهای دور سفر می‌کردیم، بعد از این در وطن خودمان تدریس خواهد شد. بنابر آن این انعام دیندارانه جناب عالی را از صمیم قلب مبارکباد می‌گوییم و همین را هم عریضه می‌داریم که اگر به مقرر ساختن یک مدرسه و تعیین شدن یک مدرس، تدریسات ما اصلاح می‌شد، کار آسان می‌بود. بلکه ما بخاری‌ها با این همه مدرسه و مدرس که داریم، جاهل نمی‌ماندیم. الحمدلله مملکت ما از مدرسه و وقوف مستغنی است، اصول تدریس ویران است. مدرسانی که از اقتضای

احتیاجات زمانی واقف باشد، نداریم. اینک امیدواری ما از حکومت بخارا این است، اصلاح مدارس را از همین نقطه‌ها سر کنند. اگر این معروضه خلوص کارانه ما را ناشنیده انگاشته در این مدرسه نیز یکی از مدرسین «لفظ ثلث» و «ضمیر منه» را تعیین کردند و این بنای مبارک هم از صدای بی‌فایده «فَأَنْ قُلْتُ» و «قلنا» پر شد، وای به حال این ملک و افسوس به طالع این ملت...!

ما انشاءالله برای تدریس و اداره این مدرسه مبارک یک نظامنامه‌ای ترتیب داده به عرض خواهیم رسانید. لیکن از قراری که می‌شنویم، حکومت یکی از مدرس‌های مقتدر و اصلاح‌خواه را برای این مدرسه نامزد نموده است. پس عجالتاً همچون ذات محترم را مخاطب کرده می‌گوییم که ای جناب باید دانسته باشید که جناب عالی حضرت امیر این مدرسه را برای خوانانیدن تفسیر، حدیث، فقه، کلام، فرائض و تجوید بنا کرده‌اند. اگر باز جناب شما به همان تدریسات مشغول شوید، ما این حرکات شما را به ولی نعمت خود کفران نعمت و عصیان خواهیم شمرد و با تمام قوت خود این حرکت شما را به نظر جناب عالی عرض خواهیم کرد.

عبدالرئوف فطرت، سال ۱۹۱۵ (رقم ۸) در مجله «آینه»

سیف و قلم

در عالم مدنیت دو قوت است که تأمین حقوق بنی بشر بی وساطت این دو ممکن نیست. این دو قوت سیف و قلم است!

در یک هیئت اجتماعی اگر «سیف» به منزله جسم باشد، «قلم» به مثابه جان است. همچنان بی جسم و جان آدمی در خارج وجود ندارد، اینچنین هیئت اجتماعی که بی سیف و قلم است، در عالم مدنیت گویا که وجود ندارد.

همچنان که جسم بی جان، جان بی جسم مصدر کاری شده نمی‌توانند، اینچنین هیئت اجتماعی که یکی از سیف و قلم را دارا نیست، کاری را پیش برده نمی‌تواند...

عالم اسلام هر شرف و منزلتی که دید، به واسطه سیف و قلم دید، به هر خواری و مذلتی که افتاد، به سبب از دست دادن این دو افتاد. آری عالم اسلام در قرن‌های آخری این دو قوت را تمام از دست داد، بنابر این عزت، شرف، ناموس، وطن و بالجمله هر چه که داشت از دست داد، پایمال ثروتمندان و امیریالیستان فرنگ گردید.

ما - ترکستانیان نیز مثل سایر اجزای عالم اسلام نخست قلم را از دست دادیم، پس از آن به سبب جهالت شمشیر زنگ‌زده‌ای که از نیاکان خود به میراث داشتیم، به سر یکدیگر شکسته، به اسارت حکومت مستبده امپراتوری روس افتادیم.

در نتیجه جنگ عمومی رنجبران روسیه قیام کرده تاج و تخت، رخت و بخت امپراتوری را زیر و زبر کردند. به همه فقرای کاسبه و ملت‌های محکومه آزادی دادند، به ما - ترکستانیان نیز جمهوریت و مختاریت جداگانه بخشیدند، «سیف و قلم» را که حکم‌نگین سلیمان را دارد، به ما پیشکش کردند، اما ما: «من همان احمد پارینه که بودم، هستم» می‌گوییم...

مسئله‌های بسیار بزرگ در موقع مذاکره گذاشته شده، آرزوهای بسیار عالی پیشنهاد

همت شده ایستاده است: ما را آزاد کرده‌اند و تحکیم آزادی ما را می‌خواهند. تخلیص تمام اصناف رنجبر و آزادی جمیع ملل محکومه، بالخاصه اهل شرق و عالم اسلام به میدان آمده است... آیا ما هنوز در این مسئله‌ها، در این مذاکره‌ها، در این اجرائات بی‌طرف می‌نشینیم؟ آیا هنوز «آلمه پیش، آغزیمگه تَش!» (سیب بپزد و به دهنم افتد!) می‌گوییم؟ تحکیم آزادی خودمان و تحصیل اهالی شرق شمشیرهای بُرّان و جوانان قهرمان می‌خواهد. یک قسم این شمشیرها و این جوانان را لازم است که خودمان آماده کنیم.

لیکن ما در ظرف سه ساله انقلاب چند نفر جوان به صف عساکر سرخ دادیم؟ هیچ!...
 عدهٔ قلیله‌ای که بنابر بعضی اسباب خود طلبگار شده به صف عساکر سرخ درآمده‌اند،
 در شمار «نی»‌اند.

قلم ما هم از شمشیر ما بهتر نیست. آری! در زمان استبداد به خواندن و خواناندن، در نوشتن و نشر کردن آزاد نبودیم.

اما در این ایام آزادی به هیچ وجه خود را معذور شمرده نمی‌توانیم. در ظرف سه ساله انقلاب در راه نشر معارف و تنویر افکار، میلیونها پول صرف شد، بدبختانه ما درست استفاده کرده نتوانستیم. در ترکستان شهر بزرگی نیست که در آنجا برای مسلمانان روزنامه نشر نشود. اما خواننده نسبت به اهالی آنجا صد یک، بلکه هزار یک نمی‌افتد، خصوصاً روزنامهٔ فارسی گویا که خواننده ندارد. چنانچه از یک سال زیاد است برای فارسی‌زبانان ترکستان مجموعهٔ «شعلهٔ انقلاب» نشر می‌شود. از شهر سمرقند عده‌ای خواننده دارد که ایشان نیز به واسطهٔ سعی و کوشش سرکاران حکومت و فرقه به میدان آمده‌اند. از سایر اهالی فارسی‌زبان که در اوراتپه، خجند، کان‌بادام، اسفره و غیره هستند، اثر توجهی ندیده‌ایم.

گمان نرود که ما خواننده را برای تأمین مصارف مجموعه می‌خواهیم، نی! مصارف معه زیادات شریفه از طرف حکومت تأمین یافته است، ما خواننده را برای تأمین منفعت خود

خواننده، به عبارت دیگر برای فایده بردن اهالی می‌خواهیم. برادران ازبکمان یک قدری آثار انتباه نشان داده ایستاده‌اند. چنانچه به اداره رفیقمان «محتشکر تاوشی» از هر طرف ولایت سمرقند، حتی از سایر نقاط کم هم باشد اثر توجه و مکاتبات به میان می‌آید. چنانچه از اندیجان و نمندگان، اولیاعطا و ترکستان مکتوب‌ها، خبرها و مقاله‌ها می‌رسد. اما به مجموعه ما از یگان نقاط فارسی زبان ترکستان مکتوبی و خبری نیامده است. این کمال بی‌اعتنایی همزبانان ما را نشان می‌دهد.

مقصد از این مقدمه چیست؟ شاید از این مقدمه دور و دراز چه بودن مقصد خود به خود معلوم شده باشد. با وجود این مطلب را روشن تر عرض نماییم:

اگر ما شرف خواهیم، اگر ما ناموس خواهیم، اگر ما عزت و آبروی خواهیم، اگر ما حقوق خواهیم، به عبارت کوتاه، اگر ما حیات خواهیم، باید که فرصت نگذرانده چنگ به دامان سیف و قلم زنیم. ما را لازم است که هرچه زودتر به صف عساکر سرخ درآمده به خود و به نوع خود خدمت نماییم. ما را لازم است که هرچه پیشتر و بیشتر به شاهره معارف و تنویر افکار رهسپار گردیده، از بین خودمان اهل قلم‌های نمایان به میدان مبارزه رسانیم. احتیاجات هرروزه و نقصانات واقعه خودمان را به واسطه مطبوعات مذاکره نموده به هر درد خود از این معجون مرکب یعنی مطبوعات دوا جوییم!

برادران! اگر حیات جویید، به دست گیرید سیف و قلم را.

در بارهٔ زبان ادبی تاجیکی

دو سه ماه است که در گرد مسئلهٔ «زبان ادبی»، «زبان مطبوعات» تاجیکی مباحثهٔ گرم دوام می‌کند. در بارهٔ این مسئله بسیاری از نویسندگان نامی تاجیک فکر و اندیشهٔ خود را گفتند و قسمی از دانشمندان اروپایی هم همراهی نموده، این محفل ادبی را گرمتر، دایرهٔ مباحثه را فراختر کردند. بسیاری از ما تاجیک‌زبانان چنین عقیده داشتیم که زبان ما یعنی زبان پارسی یکی از زبان‌های بی‌کم و کاست مشرق‌زمین است. چه شد که به یکبارگی ما به جستجوی زبان افتادیم؟ چنین یک سؤال دور نیست که به خاطر بعضی خوانندگان برسد. از جمله سبب‌هایی که امروز ما تاجیک‌زبانان را به جستجوی زبان ادبی وادار کرده است، اینها را می‌توانیم بشماریم: از زبان خود به اندازه‌ای که ضرور است، معلومات نداریم. بسیاری از سخن‌های پارسی را فراموش کرده، آن چه یاد داریم، با سخن‌های عربی و ترکی آلوده کرده‌ایم. از طرف دیگر تا به این دم هیچ گاه نشده است که علم و مدنیت را برای استفادهٔ عامه تخصیص کرده باشند و برای به وجود آوردن «ادبیات و زبان ادبی عامه» احتیاج افتاده باشد.

انقلاب اکتبر و پیدا شدن حاکمیت شورایی چنین مسئله‌ها را به میان آورد که باید علم و مدنیت را نصیب عامه کنیم. از ترقی و فراخی ادبیات، مطبوعات، علم و فن باید استفادهٔ عامه را چشم داشته باشیم. اما آن «زبان ادبی»، «زبان کتابی»، «زبان مطبوعات پارسی» که تا به این دم در ایران و افغانستان معلوم و معروف است، تا زمان‌های آخر در آسیای میانه هم حاکم بود، برای ادا کردن آن وظیفه‌های کلان مدنی و اجتماعی کفایت نمی‌کند و قابل هم نیست. اگر سرگذشت هفتصد-هشتصدسالهٔ «زبان ادبی»، «زبان کتابی» پارسی را با دیدهٔ سنجش نگرید، می‌بینید که در این مدت زبان ادبی، زبان کتابی ما پیش نرفته است، بلکه پست‌تر رفته است. آهسته آهسته در ادبیات ما جای کلمه‌ها، حتی جای جمله‌های پارسی را کلمه‌ها و جمله‌های عربی گرفته است. کار به جایی رسیده است که امروز به زبان پاکیزهٔ

پارسی نوشتن برای ما دشواری می‌کند. برای افاده کردن، نوشتن و گفتن فکرها و اندیشه‌های خود دایره زبان پارسی را تنگ می‌پنداریم، ناچار به کار فرمودن سخن‌های عربی مجبور می‌شویم.

در نتیجه انقلاب اکتبر زندگانی چنین یک مسئله را پیش آورده است که باید ما یک زبان ادبی عامه داشته باشیم که از طرفی فهمیدنش برای عامه آسان باشد، از طرف دیگر برای نوشتن چیزهای علمی، فنی و سیاسی هم قابل باشد.

فکرهای نویسندگانی که در گرد این مسئله نوشته‌اند، به دو راه اساسی تقسیم یافته است. گروهی می‌گویند که «زبان کتابی»، «زبان ادبی» معروف که تا به این دم در ایران و افغانستان و آسیای میانه کار فرموده شده است، همان را در اساس بگیریم، با اندک اصلاح برای مقصد امروزه‌مان کار فرماییم. با این واسطه محافظت نمودن یگانگی «زبان ادبی را در بین پارسیگویان ایران، افغانستان و آسیای میانه تأمین می‌کنیم و تاجیکان شورایی به واسطه یگانگی زبان خود به عامه مردم ایران، افغانستان و قسماً هندوستان تأثیر مدنی می‌کنند. با این راه ما یک مقصد کلان سیاسی را هم به دست می‌آریم».

گروه دیگر می‌گویند که زبان ادبی معروف را عامه مردم ایران، افغانستان هم نمی‌فهمند. به واسطه آن «یگانگی» زبان را محافظت نمودن یک خیال خام است. باید ما زبان گفتگویی را در اساس بگیریم و آن را اصلاح کرده، زبان عادی عامه کنیم.

در مجله «رهبر دانش» و روزنامه‌های «پراودا و استوک»، «آواز تاجیک» و «تاجیکستان سرخ» در این باره بسیار مقاله‌ها نوشته شد. آنهایی که می‌خواهند از تفصیلات فکرهای دو طرف خبردار شوند، ضرور است که با آن مقاله‌ها آشنایی پیدا کنند.

مسئله زبان از یک جهت مسئله علمی باشد، از جهت دیگر اهمیت کلان سیاسی هم دارد. بیشتر جهت سیاسی مسئله را در نظر داشته ما نیز می‌خواهیم که در روشن کردن و حل نمودن آن همراهی کنیم.

طرفداران زبان ادبی کهنه می‌گویند که اگر «زبان ادبی»، «زبان کتابی» موجوده را قبول کنیم، یگانگی زبان را در بین مردم تاجیک‌زبان ایران، افغانستان و آسیای میانه محافظت می‌کنیم.

به عقیده ما مقصد طرفداران این فکر درست است. اما چاره‌ای که برای به «مقصد رسیدن» اندیشیده‌اند، موافق نیست، یعنی قبول کردن زبان کتابی، زبان ادبی معروف و معلوم باعث «یگانگی زبان عامه ایران، افغانستان و آسیای میانه» نمی‌شود. چنان که عامه مردم تاجیک‌زبان آسیای میانه آن زبان عادی پرعربی کهنه را نمی‌فهمند، اینچنین عامه مردم ایران و افغانستان هم از فهمیدن آن عاجزند.

ما هم طرفدار آنیم که یک زبان ادبی به وجود بیاوریم که فهمیدنش برای عامه پارسی‌زبانان ایران، افغانستان هم آسان باشد. یکی از وظیفه‌های کلان تاجیکستان هم این است که به واسطه هم‌زبانان خود به رنجبران تاجیک‌زبان ایران، افغانستان و هندوستان خدمت مدنی کند، از امارت مدنی و کامیابی‌های سوسیالیسم تاجیکستان آنها بهره‌ور شوند. در حل کردن مسئله زبان این مقصد مدنی و سیاسی باید هیچ فراموش نشود. هر کس که در این باره اعتبار (توجه) نمی‌کند، خطایی بزرگ می‌کند. اما به دست آوردن این مقصد به واسطه قبول کردن زبان ادبی امروزه ایران و افغانستان میسر نمی‌شود. چونکه این زبان را عامه مردم ایران و افغانستان هم نمی‌فهمند. برای روشن کردن مسئله و اثبات مدعا از زبان ادبی مطبوعات ایران و افغانستان یکچند نمونه می‌آریم.

از رساله «شرح حال» محمد تقی خان کلنل، چاپ برلین، از صحیفه ۱۲: «مرض مزمن و اجتماعی ایران به حدی رسیده است که ناگزیر از یک بحران سختی است و نجات او از این بحران احتیاج شدید به یک قوه قاهره دارد. دست طبیعت و حوادث متراکمه این چند قرن گذشته اسباب حدوث این بحران و ظهور این قوه قاهره را فراهم آورده است. امروز جلوگیری

از این بحران به هیچ وجه ممکن نیست و تجلی این قوه قاهره حتمی است زیرا که سر تا سر ایران محتاج و تشنه آن است و حتماً از کانون اجتماعی ایران چنین آتشی فروزان خواهد شد.»

این نمونه اثر قلم آقای کاظم زاده است که طرفدار پاکیزگی زبان پارسند، زبانشان نسبت به دیگر نویسندگان ایران خیلی آسان و روان است.

نمونه دیگر از «ستاره ایران»، شماره ۸۰ سال ۱۹۲۸: «یک ماه است که در ملایر سبیه بهتر شده است، ولی اهالی از جهت آب مشروب دچار زحمتند.

اصلاً اهالی این شهر ملاحظه حفظ الصحه ننموده، کثافات و مزبله را در آبهای جاری ریخته، رخت‌های کثیف خودشان را در آب مشروب می‌شویند. چندی است اهالی ملایر با یک سرعت باورنکردنی مشغول آلبسه عتیق، به کت و شلوار، گذاشتن کلاه پهلوی هستند. مخصوص صنف قصاب که پیش‌قدم شده، جشن مفصلی گرفته و متحدالشکل شدند.»

باز یک نمونه «امان افغان»، شماره ۳۴۶، سال ۱۹۲۸ از مقاله‌ای که در باره تربیت کودکان می‌نویسند: «وقتی که با این طور مادران تصادف کرده و بعد از آن که هر یکی از حرکت آنها را مدققانه محاکمه اطراف‌داری نماییم، می‌فهمیم که نواقص از کدام رهگذر است؟ لهذا راجع به این مسئله نظریه تدقیقات و معلوماتی که تا این دم در باره عائله‌های مختلف از طبقات عالی و عوام در محیط‌های مختلف که کرده‌ام، از روی آن این سطرهای ناتمام را تحریر می‌دارم. این مدققات و تجارب نه از قرار خیال و تصور، بلکه مرور به سنوات زیادی حسب‌المشاهده جمع شده است که بالعموم غیرت و اهتمام مادران جوان را مقابل به تربیه و محبت اولاد نشان می‌دهد.»

این سطرهایی که خواندید برای مادران، برای زنان افغانستان نوشته شده است. نمی‌دانیم چند نفر زن در افغانستان مضمون این مقاله را می‌فهمیده باشد؟ این قدر می‌دانیم که

درجهٔ مدنیت و معلومات عامهٔ زنه‌های افغانستان از درجهٔ مدنیت و معلومات زنان تاجیکستان شورایی اگر پست نباشد، بلند نیست.

این نمونه‌ها به خوبی اثبات می‌کند که زبان ادبی امروزه ایران و افغانستان را نه عامهٔ ایران و افغانستان می‌فهمند و نه تاجیکان آسیای میانه. این زبان به هیچ صورت «یگانگی زبان» را در میانهٔ پارسیگویان ایران، افغانستان، آسیای میانه محافظت کرده نمی‌تواند و این زبان را ما مرکز اساس قبول کرده نمی‌توانیم.

از ویرانی و خرابی «زبان ادبی» امروزه پارسی نه تنها ما تاجیکان شورایی شکایت می‌کنیم، در این باره از ایران و افغانستان هم آواز شکایت و نارضایی شنیده می‌شود.

در «طوفان هفتگی»، چاپ تهران، در زیر سرلوحهٔ «استقلال زبان» پیوسته چند مقاله نوشتند و سبب‌های خرابی زبان پارسی به حالت امروزهٔ زبان ادبی ایران را نشان دادند. بعضی فقره‌های مهم مقاله را در این جا نقل می‌کنیم. نویسنده می‌گوید که «نویسندگان بزرگ ایران با ما شرکت دارند که زبان فارسی را به حالت امروزهٔ خود نتوان گذاشت».

هویداست که حال کنونی زبان پارسی که ما آن را نداشتن استقلال می‌دانیم و آقای دولت‌آبادی هرج و مرج خوانده‌اند، در زمان استیلای عرب هرگز نبوده و پس از سپری شدن آن زمان به ویژه در زمان مغولان پیدا شده است.

«باری سخن کوتاه کنیم، نگارندهٔ ناچیز پس از جستجو و اندیشهٔ فراوان به شرحی که نوشتم، بدین نتیجه برخوردیم که خرابی و هرج و مرج زبان ایران را از قرن‌های ۵-۶ هجرت شروع کرد و منشأ آن جز این نبوده که جمعی از نیم‌سوادان کج‌روش برای خودنمایی و هنرفروشی این سبک مسلسل‌نویسی را اختیار کرده و دیگران نیز فهمیده ناهمیده، روش ایشان را پذیرفته‌اند و چون حس ملی و ملاحظهٔ استقلال زبان هم وجود نداشت، کسی به جلوگیری برنخواست و بالاخره کار به جایی رسید که می‌بینیم».

در یکی از روزنامه‌های افغانستان هم در این روزها در باره ضرورت ساده کردن زبان مقاله‌ای دیده شد.

ما تاجیکان شورایی مسئله پاکیزه کردن و اصلاح کردن زبان و به وجود آوردن زبان ادبی عامه را قطعی گذاشتیم. اطراف مسئله را خیلی روشن کردیم. در مدت اندک در این راه کامیابی‌ها هم داریم.

چنانچه زبان امروزه «رهبر دانش» و روزنامه‌های ما نظر به زبانی که دو سال پیش از این در مطبوعات شورایی تاجیکان کار فرموده می‌شد، خیلی آسان، روان، پاکیزه و شیرین است. در آینده باز بهتر و خوبتر خواهد شد.

طبیعی است که در ایران و افغانستان مسئله ساده کردن زبان به آسانی و زودی حل نمی‌شود. چونکه قوت‌های ادبی، مطبوعه و مطبوعات، معارف ایران و افغانستان تابع رضا و خواهش گروه سرمایه‌داران است. هیچ وقت گروه سرمایه‌داران مسئله را از نقطه نظر منفعت عامه ملاحظه نمی‌کنند.

آنانی که در ایران و افغانستان در راه اصلاح زبان پارسی کوشش می‌کنند، به جای مدد در هر قدم ممانعت‌ها می‌بینند. صنف رنجبران مملکت‌ها هنوز مطبوعات صنفی ندارند. بنابراین وظیفه ساده کردن و اصلاح کردن زبان فارسی وظیفه تاریخی، وظیفه انقلابی رنجبران تاجیک زبان شورایی است.

ما عقیده تام داریم که این وظیفه را ادا می‌کنیم. ادیبان خلق‌پرور و عامه رنجبران ایران و افغانستان در این راه با ما همراهی و پیروی می‌کنند...

از روی بعضی نشانه‌هایی که در دست داریم، معلوم می‌شود که ادبیات نو ما در ایران و افغانستان هم طرفدار پیدا کرده است. مقاله آقای سعید نفیسی که در شماره ۶۹۹ روزنامه «شفق سرخ» در زیر سرلوحه «نمونه ادبیات تاجیک» چاپ شده است، از جمله آن

نشانه‌هاست. بنابر اهمیتش یکچند فقره از آن مقاله نقل می‌کنیم. آقای سعید نفیسی می‌فرماید که «نمی‌دانم زبان فارسی این قدر شیرین است یا هر زبانی برای کسانی که به آن زبان سخن می‌رانند، همین شیرینی و گواری را دارد. در هر صورت هر وقت یک کتاب پارسی تازه چاپ شده را می‌بینم، در من سرور و شادی مخصوص پدید می‌آید. در شمال شرقی ایران امروز زمین بسیار حاصلخیز واقع است که ما دلبستگی مخصوص به آن داریم.

بسیاری از علمای بزرگ عقیده دارند که نژاد ما، یعنی نژاد آریایی در آن سرزمین، در دامنه کوه‌های هندوکش و در کنار رود جیحون- سیحون نخستین روزهای زندگی خویش را گذرانیده است. علمای تاریخ عقیده دارند که ما از آنجا آمده‌ایم و ایران امروزه به منزله خانه دوم ماست. شعرای ترکستان معروف‌ترین اشعار پارسی را سروده‌اند. شهرهای بزرگ و آباد این ناحیه که مثل سمرقند و بخارا، بلخ و غیره است، دارالعلم مردم پارس بود. هر کتاب پارسی را که می‌خوانیم، همیشه ما را به یاد این وادی نیاکان می‌اندازد. آرزوی من این است که سرزمین پاک نیاکان خود را زیارت کنم و یک بار در عمر خویش این زبان شیرین پارسی را از زبان سمرقندیان، بخارائیان و بلخیان بشنوم. آن روز که در تهران شنیدیم جمهوری شوروی تاجیکستان در آن سرزمین اجدادی ما تأسیس شد، خرسند شدیم، زیرا که می‌دانستیم که حکومت جدید با ما هم‌زبان است و ما هر دو برادریم. دیروز کتابی در اداره «شفق سرخ» دیدم که همان خرسندی را به من بخشید و بی‌اختیار مرا محرک شد که این چند سطر را بنگارم.

این کتاب مجموعه‌ای است و ۶۲۶ صفحه به اسم «نمونه ادبیات تاجیک» که در سمرقند تألیف شده و در مسکو به طبع رسیده است. گردآورنده این کتاب علامه معاصر صدرالدین عینی از احرار آن دیار و ادبای نامی دیار خویش و از زمره مفاخر زبان ما در ترکستان است.

این کتاب شرح احوال و منتخب گفتار دویست و بیست نفر از شعرا و نویسندگان مرد و زن از مردم این سرزمین نیاکان ماست که نخستین ایشان رودکی بخاری - پدر شعر پارسی باشد و آخر آنها شعرای معاصر ترکستان است.

تصفح این کتاب هر ایرانی و پارسی‌زبان را از یاد کردن سوابق رخشنده زبان پارسی مغرور می‌کند. برای هر کسی که در ادب پارسی کار می‌کند، لازم است که یک نسخه از این کتاب با خود داشته باشد و بر هر ایرانی نیز فرض است که لااقل یک بار این کتاب نفیس را که عزیزترین رهاورد برادران ترکستانی ماست، بخواند.

در هر صورت این کتاب مرا به یاد یک فریضه برادرانه انداخت و آن این است که از دور سلامی متواضعانه و برادرانه به ادبای تاجیکستان تقدیم کنم و همیشه توفیق و سعادت آن سرزمین مقدس را که شاهد تمدن ما و خزانه مفاخر ما است، بخواهم.

این مقاله به خوبی گواهی می‌دهد که نشریات و ادبیات نو ما در ایران هم نفوذ پیدا کرده است. از طرف دیگر این را نیز نشان می‌دهد که در ایران هم روش روان‌نویسی، ساده‌نویسی اگرچه به آهستگی می‌رود، به هر صورت پیش می‌رود و این روش زبان ادبی ایران را به راه نو - به راه ما می‌اندازد و زبان مقاله را با زبان نمونه‌هایی که در بند بالا آوردیم، اندازه کنید، به آسانی روشن می‌شود که زبان مقاله آقای سعید نفیسی تا چه اندازه پاکیزه و روان و شیرین است.

در ایران و افغانستان هم زبان ادبی کهنه مغلوب می‌شود. زبان زنده مردم زبان آسان، روان پارسی، غالب می‌گردد. به اندازه‌ای که رغبت عامه مردم به علم و فن، ادبیات می‌افزاید، به همان اندازه روز غالبیت روش ساده‌نویسی، روان‌نویسی نزدیک‌تر می‌شود.

شاید در نتیجه این همه گفتگو چنان یک فکری حاصل شود که زبان کتابی زبان ادبی کهنه فارسی چیزی بی‌فایده بوده است، برای ادبیات نو ما جای درکاری نداشته است. اگر ما

چنین فکر کنیم، خطای بزرگ می‌کنیم. کهنه را از کهنه باید جدا کنیم، زبان ادبی، زبان کتابی که ما بر خلاف آن گفتیم، زبان ادبی ویران، زبان ادبی پرعربی امروزه است. البته این زبان را ما چون اساس قبول نمی‌کنیم. اما در ادبیات کهنهٔ پارسی اثرهای پربهای قابل استفاده هم موجود است. ادبیات کهنهٔ پارسی دورهٔ پاکی و پاکیزگی هم دارد. از استادان قدیم زبان پارسی نه تنها رودکی و فردوسی گفتار پارسی را از تسلط زبان عرب مدافعه نموده‌اند، از طرف شعرا و ادبای معاصر آنها و بعد از آنها نیز بسیار نظم و نثر تألیف شده است که از جهت پاکیزگی، روانی زبان خیلی محل استفاده است. در راه فراخ کردن و تکمیل نمودن زبان ادبی عامه به ما لازم است که از ادبیات کهنهٔ پارسی هم آنچه قابل استفاده است، استفاده کنیم. معلومات و آشنایی خود را در بارهٔ آن خزینهٔ ادبی، اثرهای قدیم استادان قدیم زبان خود بیفزاییم.

سرگذشت ادبیات پارسی از جهت اهمیت زبان تا حال تحلیل کرده نشده است. از ادیبان و دانشمندان ادبیات تاجیک چشم داریم که در ادا نمودن این وظیفه اقدام نمایند و نشریات دولتی تاجیکستان هم واسطهٔ نشر کردن اثرهایی که در این باره علاقه‌مند (مرتبط) است، رشته‌های آشنایی عامه را به ادبیات کهنهٔ قابل استفاده تأمین کند.

بسیارترین از نویسندگانی که در بارهٔ مسئلهٔ زبان نوشته‌اند، فکر و اندیشهٔ خود را گفتند، مصلحت را در آن دیدند که برای به وجود آوردن زبان ادبی عامه باید زبان زنده، زبان گفتگویی عامه را اساس شماریم و زبان مطبوعات ما به زبان گفتگویی مردم نزدیک باشد. اگرچه در این باره هنوز یک قرار قطعی نیست لیکن زندگانی درستی این مصلحت را تصدیق نموده، روز از روز زبان ادبی ما، زبان مطبوعات ما، زبان گفتگوی عامه نزدیک می‌شود. هر نویسنده کوشش می‌کند که با زبان آسان و روان بنویسد. به اندازه‌ای که معلومات نویسندگان ما در بارهٔ زبان گفتگویی، زبان زنده وسیع‌تر می‌شود، به همان اندازه کامیابی ما هم در بارهٔ

تکمیل زبان ادبی عامه می‌افزاید. زبان گفتگوی عامه را چون اساس زبان ادبی، زبان مطبوعات دانسته در راه تکمیل کردن این اساس ملاحظه‌های زیرین را علاوه می‌کنیم:

۱- در آموختن زبان عامه کوشش کنیم، سخن‌ها، لغت‌های پارسی که در هر جا و در بین جماعه‌های گوناگون پارسی‌گو کار فرموده می‌شود، جمع کنیم و به تدریج آنها را در ادبیات کار فرماییم، عمومی کنیم و با این راه دایرهٔ زبان ادبی خود را فراخ کنیم؛ ۲- سخن‌های پارسی که به سبب تفاوت لهجه‌ها و بی‌سوادی مردم تلفظش ویران شده است، باید اصلاح کنیم. خصوصاً در وقت نوشتن موافق قاعدهٔ زبان بنویسیم؛ ۳- به اندازه‌ای که می‌توانیم در گفتگو و نوشتن سخن‌های عربی را کار فرماییم. از زبان عربی آن کلمه‌ها را نگاه داریم که به جایش سخن‌های پارسی آسان و روان یافته نمی‌توانیم؛ ۴- با ادبیات کهنه، با اثرهای استادان قدیم زبان فارسی آشنایی خود را بیفزاییم. هر چیزی که از آنها قابل استفاده است، استفاده کنیم و با این راه نیز زبان ادبی خود را نیز تکمیل نماییم؛ ۵- گاهی می‌شود که برای فهماندن، افاده کردن یک مطلب، سخن پارسی آسان و روان یافته نمی‌توانیم، ناچار یک کلمهٔ مشکل‌فهم غیرمعروف عربی را کار می‌فرماییم. در چنین موقع‌ها باید جستجو کنیم. شاید از پارسی قدیم سخن غیرمعروفی یافت شود، آن را کار فرماییم بهتر است، چونکه از عربی غیرمعروف را کار فرمودن و عمومی کردن خوبتر است. با این صورت زبان ما با کلمه‌های فارسی پر و مکمل می‌شود؛ ۶- کلمه‌هایی را که در جهان چون اصطلاح و لغت بین‌المللی قبول کرده شده است، بهتر است که ما هم بی ترجمه قبول کنیم. چنانچه تراکتور، اتومبیل، کمونیسیم، سوسیالیسم.

این اساس‌هایی که عرض کردیم، البته با دیگر فکرها و ملاحظه‌های موافق تصحیح و تکمیل کرده می‌شود و موافق آن اساس‌هایی که قبول می‌کنیم، زبان ادبی عامه را به وجود می‌آوریم.

به عقیده ما برای به وجود آوردن زبان ادبی، لهجه یک جای را چون اساس شناختن، در کار نیست. بهتر است که ما اساس‌های نظری و عملی را معین کنیم. لهجه کدام جایی که به اساس‌های ما موافق و نزدیک باشد، زبان ادبی ما نیز به آن لهجه نزدیک می‌شود یا این که آن لهجه به زبان ادبی ما نزدیک می‌شود.

مقصد ما به وجود آوردن زبان ادبی محلی نیست. باید ما یک زبان ادبی به وجود آوریم که فهمیدنش برای همه تاجیک زبانان شورایی آسان باشد. زبانی که برای عامه ما فهمیدنش آسان باشد، آن زبان برای مردم پارسی‌گوی ایران و افغانستان و هندوستان هم چون زبان ادبی عمومی پذیرفته خواهد شد.

عبدالقادر محی‌الدین‌افه، روزنامه «آواز تاجیک»، ۱۹۳۹، ۲۷-۲۹، ژانویه

زبان بخاریان تاجیکی یا ازبکی؟

بخاریان، مرد و زن، خرد و کلان همه تاجیک‌زبانند. این سخن یک دعوای خشک و خالی نیست. چیزی است که هست و همه می‌دانند. رفیق محی‌الدین اف هم سخن‌هایی که در نمره ۲ «تاجیکستان سرخ» همین سال نوشته است، به دلیل‌های تاریخی اثبات می‌کند که بخاریان تاجیک‌زبانند تا به جایی که تاجیک بودن خود بخاریان را نشان می‌دهد. دلیل‌هایی که آورده است، گمان می‌کنیم که هیچ کس منکر شده نمی‌تواند.

مرا از تاجیک‌زبان یا خود تاجیک بودن یا نبودن آنان هیچ پروایی نیست. غمی که دارم این است که امروز همه مکتب‌های ابتدایی که در شهر و دور بخارا است، به جز یکی دو مکتب که مکتب پارسیان نامیده شده است، به زبان ازبکی می‌باشد. در این مکتب‌ها بچگانی که می‌خوانند، تاجیک‌زبانند.

درسهای ازبکی آن همه به آنان گرانی می‌کند که در صنف با کله‌های دم کرده و زبان‌های ورم کرده، چون مرغ در بند افتاده می‌نشینند. از یک سو دشواری الفبای عربی باشد، از هزار سو سختی زبان ازبکی بچگان بیچاره را به تنگ می‌آرد.

معلمانی که با این شاگردان درس ازبکی می‌دهند، برای آنی که بچگان را چیزی آموزاند، کوشش‌هایش بی‌سود می‌رود. هیچ گمان نیست که در مکتب‌های نخستین آموختن یک زبان بیگانه هم به معلمان، هم به شاگردان بسیار دشوار است. معلمانی که به صنف‌های دوم و سوم مکتب‌های بخارا درس می‌دادند، شاگردانشان این گونه گفتگو می‌کرده‌اند که حکایت نمودند: «معلم این باله رویمگه آب پاشیده کیلادُر»، «یانیم به بودگی باله دفتریمنی کشاله کیلادُر».

بینید که آموختن زبان ازبکی به بچه تاجیک‌زبان تا چه اندازه دشوار است. این را هم گفته می‌شود که بیشترین خود معلمان بخاری هم زبان ازبکی را به خوبی نمی‌دانند. هیچ معلم

نمی‌تواند که با این بچگان برای آموختن یک سخن ازبکی پنجاه سخن تاجیکی نگویید. با این کار وقت‌ها و پولهایی که می‌رود، به جز اصراف چیزی نیست.

با این همه در هنگام الفباخوانی زبان دیگر آموختن به هیچ رو درست نیست. معلمانی که پداگوگی (آموزگاری) را می‌دانند، از نادرستی این کار چرا چشم‌پوشی می‌کنند؟ به مدیریت و کمیساریات معارف برای چه از این خرج و حیرانی‌ها آگاهی نمی‌دهند؟

امروز در بخارا همه زنان بی فرنجی (بی حجاب) شده‌اند. در بخارا یک زن یا دختر فرنجی‌ناک نمانده است. اینها که به زندگانی تازه به تازگی قدم نهاده‌اند، بیشترینشان خود را در آغوش مکتب‌ها انداخته‌اند. ولی این زنها که پیش از این به درون چار دیوار خانه می‌زیستند، به جز از خانواده خود آواز دیگری را نمی‌شنیدند، دانستن زبان ازبکی آن سو ایستد، از شنیدنش هم دور بودند. زبان مادری‌شان هم که تاجیکی است. اینها هرگز زبان ازبکی را نمی‌دانند. با اینها آموختن زبان ازبکی هم کاری است نمی‌شدگی. با همین بودشان ناچار در مکتب‌های ازبکی درآمده می‌خوانند.

در یکی از مکتب‌های زنان، معلم در میان سخنش «اشقیلیب» گفت. زنی که به پهلوی آن ازبکچه‌دانی بود پرسید که «اشقیلیب» چیست؟ وی گفت: کاری کرده. آن زن می‌گفت: کاری کرده گوید ماند، چرا «اشقیلیب» می‌گوید. سخن‌هایی که از این کار به این زنان و دختران روی می‌دهد هزار بار از احوال بچگان مکتب‌های نخستین بدتر است.

اکثر یک کلمه ازبکی را به یک بچه در یک هفته آموخته شود، با اینها در یک ماه هم آموختن راه ندارد. بیچارگان در وقت درس آن همه تنگ و گرنگ می‌شوند که دلشان به دهانشان می‌آید. بیشترین این زنان در هنگام بسیار خُرد (کودکی) شنیده‌اند که تو بسیار شوخ (گستاخ) شدی، تو را تا مکتب برده نمانم نمی‌شود. امروز اینها گفته‌های آنان را به یاد آورده گمان می‌کنند که به راستی مکتب خیلی جزای سخت و جای عذاب بوده است.

فراموش کرده نشود که یک تاجیک‌زبان باید که در چند وقت «تورت کره توروت» اون اُلتی بُلادور» گفتن است، یاد گیرد. پس از آن چهار بار چهار، شانزده شدن را آموزد. این حال در بالای هر یک سخن ازبکی برای تاجیک‌زبانان خصوصاً (به ویژه) برای زنان تاجیک بسیار وقت‌ها را به سختی می‌گذراند. در چنین زمانی که قوه‌ی خواجگی و معارف خلق رنجبر را به زودی بلند کردن خواهش همه‌ی ما است، این همه پول‌ها را اصراف کردن و این همه عمر شاگردان را نابود کرده از معارف دور ماندن هرگز و هرگز درست نیست. باید که مکتب‌های شهر و دور بخارا را به زبان تاجیکی برده شود، دمی که گفتار خود را در اینجا انجام دادم، به یادم رسید که این دردهای نوشته را از روزنامه‌های تاجیکی چندی تاجیکان که می‌خوانند، دردشان زیاد می‌شود و چاره‌ی این کار از دستشان نمی‌آید. بایستی که اینها را به روزنامه‌ی «قزل ازبکستان»، «یَنگی فرغانه» و دیگر روزنامه‌های ازبکی نوشته شود. تا اینکه جگرهای کارگر و دهقان ازبک به احوال کارگر و دهقان تاجیک بسوزد و به ضیائیان ملتچی خود اظهار نفرت بکنند..

بنابر آن از خامه‌رانان تاجیک خواهش می‌کنم که روزنامه‌های ازبکی را از این دردهای پرسوز به سوز بیارند.

منظم

اداره- در خصوص مسئله‌های تاجیکی صحیفه‌های روزنامه‌ی ما کشاده

است. صاحبان قلم فکرهای خود را به آزادی اظهار کرده می‌توانند.

عبدالواحد منظم، «تاجیکستان سرخ»، ۱۹۲۸، ۱۴ دسامبر

در اطراف زبان بخارا و احوال تاجیکان قشقه دریا!

امروزها بعضی از رفیقان به شماره‌های روزنامه و ژورنال‌های گذشته در باره تاجیکی یا ازبکی بودن زبان بخاریان فکر خودشان را اظهار نموده، در صحیفه‌های مطبوعات قلم خود را به جولان آوردند. بنابر آن من هم در باره زبان بخاریان و از احوال تاجیکان آکروگ (ناحیه) قشقه دریا، تصویر نموده، گذشتنی می‌شوم.

مادامی که مسئله تاجیک و ازبک بودن زبان اهالی بخارا در صحیفه‌های مطبوعات نشر گردید، خصوصاً مقاله رفیق محی‌الدین‌اف را که در شماره «رهبر دانش» دیده شد، حقیقتاً معلوم می‌شود که اهالی بخارا تماماً تاجیک بوده، به سبب فکر بعضی آدمان ازبک نامیده شده است.

چونکه نویسنده مقاله رفیق محی‌الدین‌اف از ملت تاجیک بودن اهالی بخارا به دلیل‌های تاریخی و جهت‌های اساسناک اثبات نموده است که آنها تماماً تاجیک بوده، به زبان تاجیکی سخن می‌کنند و بسیاری آنها زبان ازبکی را مطلقاً نمی‌فهمند.

حتی حقیقتاً درست بودن آن مقاله را بعضی رفیقان در صحیفه‌های مطبوعات اثبات نمودند و همفکر شدند. از این سبب من موافق تجربه و نظریه خود، در باره تاجیک بودن بخاریان و از احوال آنها، یک چند مثالها را نشان می‌دهم. چونکه در وقت‌های آخر گذرم به شهر بخارا افتاد و در کوچه‌های بخارا سیر نمودم. از بس که بخاریان تاجیک بوده در وقت آخره ازبک نامیده شده‌اند، بنابر آن از برای حقیقت این کار را فهمیدن به اشتیاقمندی به آنها به زبان ازبکی سخن می‌کردم و در سر راه هر چیزی را از کسی که ازبکی پرسیدم، او به زبان تاجیکی جواب می‌داد و اگر ازبکی سؤال دهم، به جواب سخن خود، ۹۵ فیض سخن جواب تاجیکی می‌گرفتم.

اینچنین به یک چند مکتب‌ها رفته، در وقت درصدهی معلمان، سنجیده نظر نمودم.

سختی درس‌آموزی که در بچگان (پسران) و زنان مکتب بود، همچنانی که رفیق مُنظِم سختی آن را به شماره ۲۴ روزنامه «تاجیکستان سرخ» مقاله نوشته، نشان داده بود، از آن هم صدچند زیادتر نمودار می‌شود. و طلبگان مکتب از سختی آن در حالت حیرانی بودند. من به واسطه این حادثه را دیدن گمان کردم که معلمان بخارا از علم پداگوگی (آموزگاری)، کودک‌شناسی، تعلیم و تربیه و غیره‌ها، تماماً بی‌خبر بودند.

چون که کسی که علم پداگوگیه (آموزگاری) را خوانده باشد، قطعاً به این نوع نادرستی و گرانی چشم نخواهد پوشید. و حال آن اکثر معلمان بخارا تاجیکند، اگر چندی در دوام این چند سال به زبان اربکی درس گفته باشند هم، تماماً زبانشان به لفظ ازبکی تبدیل نیافته است. اگر سنجیده ملاحظه نماییم، در بین زبان گفتگی‌شان، ۷۵ فیض از لفظ تاجیکی همراه شدنش را می‌دانید.

خود آنها در دوام این چند سال تحصیل نموده تا حالا زبانشان را که تماماً به ازبکی تبدیل داده نتوانسته‌اند. چگونه بچگان خردسال و زنان به آزادی برآمده‌اند، تعلیم معلم دادگی را به آسانی یاد می‌گیرند؟

پس از دیدن این گونه حادثه حیران شده به اداره کمیته اجرائیه آکروگ بخارا رفتیم و دیدیم که یکچند نفر زنان نو به آزادی برآمدگی، با همدیگر گفتگو می‌کنند، به این طریقه که در اداره بودگی کارگران ازبکند و ما با زبان آنها سخن گفته نمی‌توانیم، چگونه احوالمان را معلوم نماییم.

در حقیقت در اداره درآمده در بعضی شعبه‌ها نظر نمودم، دیدم که کارهای اداره‌شان تماماً به زبان ازبکی و روسی می‌رود. بسیاری از کارگران زبان تاجیکی را ندانسته به زبان ازبکی و روسی سخن می‌گویند. پس از آنجا به کارهای سودا و معامله‌های لفظی و غیره‌ها را مشاهده کردم. دیدم که آنها همگی به زبان تاجیکی می‌رود و خلق همه به تاجیکی سخن

می‌کنند. بعد از آن از چند کس پرسیدم. یکی از آنها جواب داد که اصل تاجیک می‌باشد، لیکن در وقت تقسیمات ملی به قطعه‌ای از پاکستان افتادیم. حکومت ما را از یک شماریده است. خود ما هم از این حادثه بی‌خبریم.

بعضی کسان دیگر می‌گفتند که اگر تاجیک گوئیم، مبادا به تاجیکستان مهاجر کنند. بنابراین هر کس پرسد، از یک گفته جواب می‌دهیم. و بعضی آدمان کهنسال نیز تاجیک بودنشان را به دلیل و تاریخ‌ها اثبات می‌کنند که بخارا در وقت‌های گذشته هم مرکز تاجیکان است. همانا که از آن آدمان این نوع سخن را شنیدم، تاجیک بودن بخاریان را از نو تصدیق نمودم.

رفیق منظم در شماره ۲۴ «تاجیکستان سرخ» در مقاله خود با معلمان شهر بخارا احوال سخت و نادرست مکتب‌ها را چرا به کمی‌سار معارف آگهی نمی‌دهید، گفته، سؤال می‌دهد. البته کمی‌سار معارف این احوال را از ما خوبتر می‌داند، لیکن خود را به نادانی می‌اندازد. چنانچه در ماه ژوئیه به اشتراک وکیل کمی‌سار معارف ازبکستان در بخارا، به حضور شعبه معارف آکروگ، مجلس مشورتی معلمان شده در باره زبان مکتب‌های بخارا مسئله گذاشته بودند. بسیاری از آنها به تاجیکی کناندن مکتب‌ها طرفدار شدند. بعضی معلمان خام‌خیال مقابل ایستاده، اساس‌های بی‌مغز را نشان داده بودند. به این طریقه که گویا ادبیات تاجیکی کفایه نمی‌کرده باشد، قاعده خط و املا تاجیکان نادرست باشد و مکتب‌های از چند سال مقدم به زبان ازبکی دوام نمودگی را دشواری می‌آورده باشد. هم خود معلمان به مکتب‌های ازبکی تربیه یافته باشند. حالا اینکه حکومت تاجیکستان امسال یکچند کتاب‌ها چاپ کرده بود که از مکتب‌ها زیادتی می‌نمود. طلبه‌ای که از اوان طفلی به زبان تاجیکی تربیه یافته، در وقت حاضره نیز با پدر و مادر با زبان تاجیکی سخن می‌کند، چگونه به زبان تاجیکی بردن مکتب به طلبه سختی آورد. و معلمان که تاجیکند و در همه

جای تاجیکی سخن می‌کنند، چرا به تاجیکی بردن مکتب به آنها دشواری آورد؟

البته دشوار نیست و نخواهد بود. بلکه نشاندهندگان این اساس به تأثیر و تربیه بان‌ترکیست‌ها می‌باشند.

بعد از مذاکره بسیار این مسئله را در مجلس عمومی معلمان که در آخر ماه سپتامبر برپا می‌شد، حل کرده شود گفته، قرار نموده کپی آن را به کمیسار ازبکستان فرستادند.

اینچنین در این باره مقاله بعضی معلمان بخارا و رفیق بهاء‌الدین اکرامی چند مرتبه در گزیتة «آواز تاجیک» نشر شده، آنها طلب خود را معلوم نموده بودند.

در نتیجه مجلس معلمان هم شده گذشت که این مسئله را ندیده از اجرای این کمیساری معارف ازبکستان و یکچند ضیائیان، معلمان بخارا چشم پوشیده‌اند. البته اداره‌های بالا این احوال را می‌دانند و می‌فهمند، چرا چاره قطعی نمی‌بینند؟! اکنون این مسئله را گذاشته قسماً از احوال تاجیکان قشقه‌دریا اظهار می‌نماییم.

در وقتی که فرقه کمونیستی و حکومت شورایی مسئله تقسیمات ملی و شعار هر ملت معارف و مدنیت خودش را به زبان مادری خودش بردن را به عمل آورده در دایرة قشقه‌دریا از برای جماعه و ریان‌های (ناحیه‌های) تاجیکی تشکیل کنانده، کارهای آنها را به زبان مادری ایشان دوام کنانندن کسی اعتبار نمود. بلکه بعضی از کمیسیون‌های تشویقات، تاجیکان را به تاجیکستان مهاجر می‌کرده‌اند گفته، بعضی سخن‌های خام را اثبات نمودند. از این سبب بسیار تاجیکان قشقه‌دریا از نادانی و از ترس، ملتشان را ازبک نامیده بودند. حتی خودم که در کارهای اداره‌ای خدمت می‌کردم، تا سال ۲۷ (۱۹۲۷) هر کس پرسد ملت را ازبک می‌نامیدم.

اینچنین کارها بسیار واقع گردیده بود که در وقت‌های آخرین معلوم گردید. نظر به حسابات نفوس‌هایی که تا سال ۲۶ گرفته شده بود، در دایرة آکروگ مذکور، ۸۵ قشلاق و ۵۲۹۸ خواجگی، ۲۱۹۸۴ نفر تاجیکان زندگی می‌کنند که اکثر از اینها غیر از زبان مادری

خود، دیگر زبان را نمی‌دانند. جماعه‌های در بین اینها تشکیل شدگی مجلس، معرکه و همچنین بسیاری از مکتب‌هایشان به زبان مادری‌شان نرفته (نبوده)، بلکه به ازبکی می‌رود. از آن قشلاق‌های تاجیک‌نشین، در ۴ قشلاق ریان (ناحیه) شهرسبز و کتاب، مکتب‌های شورایی به زبان مادری‌شان گشاده شده بود که از یک سو معلمان آنها کم‌تجربه باشند، از دیگر جانب اسباب‌های لازمی - کتاب، ادبیات به زبان تاجیکی نبود. از این سبب سالهای گذشته معلمان درس تاجیکی را به قاعده ازبکی بردند که نتیجه خوبی نبخشید. از این دیگر ریانهایی که تاجیکان بودند، مکتب‌ها تماماً به زبان ازبکی دوام می‌نمود، طلبگان مکتب از طلبگان مکتب‌های بخارا زیادتر حیران بودند.

بینید سختی زبان ازبکی را. از تاجیکان قشقه‌دریا تا سال ۲۸ یگان طلبه باسواد شده به معلمی یا خود به دیگر کار قشلاق لیاقت پیدا نکرده است. یکچند نفر طلبه از تاجیکان در ریان کتاب به بعضی کار تعیین شده باشند هم، در مکتب‌های کهنه خوانده یک نوع باسواد شده بودند.

تا الحال به زبان تاجیکی بُردن کارهای تاجیکان اهمیت ندادن اداره‌های دخلدار قشقه‌دریا را از این هم اثبات می‌نماییم. به نزدیکی در شهر سمرقند از برای تاجیکان دوساله مکتب و تعلیم تربیه مرکزی گشاده شده بود. از طرف مکتب موافق تقسیمات یکچند نفر طلبه تاجیک از قشقه‌دریا طلب نموده باشند هم، معارف آکروگ اهمیت نداد و طلبه نفرستاد. مسئله تاجیکان از این مقدم در شماره ۲۵۲ «پراودا واستاکه» نشر شده بود. آن هم این احوال را اثبات خواهد کرد.

این چگونه کار است که کارهای اداره و مکتب‌های تاجیکان را به زبان مادری‌شان دوام نمی‌کنانند؟ حالا آنکه فرقه کمونیستی و حکومت شورایی، مسئله ملت را به خوبی حل کرده، هر ملت را به زبان خود گذاشت و حقوق ملت‌های می‌ده (کوچک) را محافظت می‌کند.

هر ملت معارف و مدنیت خودش را به زبان خودش بردن می‌خواهد.

به مناسبت ریان‌سازی (ناحیه‌سازی) در ازبکستان، اکنون دفعه نخستین شماریده می‌شود که آن هم باشد تشکیل آکروگ تاجیکی خجند می‌باشد. در آن جا کارهای مکتب و اداره به زبان تاجیکی گذرانده شد که نتیجه‌های خوبی داده ایستاده است. امروز همسایه و هم‌زبان ما در شرق، ایران و افغانستان است و احوالات هرروزه ما به آنها رسیده ایستاده است.

وقت حاضره ما سال ۲۳-۲۴ نی. امسال ۱۱ سالگی انقلاب اکتبر بوده و در دوره ترقی خواجگی قشلاق و مدنیت است. باید در این وقت موافق قرارهای فرقه کمونیستی، معارف و مدنیت هر ملت را به زبان مادری خودش ترقی دهیم. بنابر آن لازم است که به زودی مکتب‌های اطراف شهر بخارا، هم قشلاق‌های تاجیک‌نشین قشقه‌دریا به زبان تاجیکی برده شود و در بین آنها جماعه و ریان‌های تاجیکی تشکیل کنانیده، کارهایشان را به زبان مادری‌شان ببرند. از این سبب خواهشمندم که خوانندگان روزنامه و نویسندگان در باره این مسئله فکر خودشان را در صحیفه مطبوعات نویسند! و کسانی که تا الحال در اجرای این مسئله دیرمانی کرده آمده‌اند، خیال خام آنها را آشکار نمایند.

عبدالغنی میرزایف، «تاجیکستان سرخ»، ۱۹۲۸، ۲۲ دسامبر